

توفیق

«هنوز کتب درسی کمیاب است و اگر در کتابفروشیها کتابی پیدا شود برای بدست آوردن آن
زد و خورد میشود.»
جراید

صدر اعظم - اهد! کاکاجون با ما یاغی شدی!؟!

کاکا - نه بابا، دارم میرم واسه «بند زاده»
کتاب درسی بخرم!!؟



رستوریه توفیق



«تفکری پرچانه» خبرنگار پارلمانی توفیق روز افتتاح مجلس خودش را قاطی تماشاچیها جا زده و پشت یکی از ستونها فالگوش وایساده. و کلاهی که وارد میشده اند ، هر يك تك تك يا دسته جمعی راز و نیاز و زبانحال داشته اند که «پرچانه» تمام آنها را به نظم آورده که از اینبفته مرتباً در توفیق چاپ خواهد شد . اینک زبانحال دستجمعی و کلاهنظام ورودبه مجلس :

وصف الحال ما

السلام ای کعبه آمال ما مجلس شورای ملی نام توست احترام ما ز تو کشته زیاد بسکه تهرین کردیم: «احسن و صحیح!» تا که بنهادیم یا در صحن تو بر ثریا میرسد از این سپس بهترین ایام عمر ما شده از گزند دهر میگردد مصون در جراب چاپ گردد بعد از این چاپ در ژورنالهای خارجه آرزو بیز وکالت داشتیم گرچه «پرچانه» نداده خوب شرح

شد ز دیدار تو نیکو حال ما لیک میاشی بکلی مال ما خلق میآیند در دنبال ما باز گردیده زبان لال ما شدالف آن قامت چون دال ما روزجلسه بانک قیل و قال ما در وکالت روز رماه و سال ما «چارساله» پست وهم اموال ما عکس و تفضیلات و کارت پستال ما میشود هم نام و هم تمثال ما کرد یاری طالع و اقبال ما لیک نیکو گفته وصف الحال ما

«بکشاورزان فارس ۶۰ میلیون ریال وام داده میشود» جراید



اساساً آدمیزاد بیلمز در بو محیط نیه بعضی چیزها بوجور شلوغ یلوغ اولاجاخ بطوریکه بکلی انسان حاج وواج کالار ، لابد بقول آن بابا (رسم و رسوماتش بوجور است) . مثلاً سیز خودتان ملاحظه بو بورون . در سایر شهر ل ، سایر مملکت ل ، فرضاً میروند تلفن کنی میکنند . بو عمل قطعاً فایده سی وار . محتاج آدم ل رو سیله تلفن احتیاجات خودشان را بر طرف ایله ل ، اما بیزیم ولایت ، اگر در داخل منزل تلفن نصب ایلسن که هر یانه تلفن کنی یا عوضی دور ، یا صدایش چیخ ماز ... اگر عمومی تلفن اولسا که دیگر الله کبر - یا باید (یامان) بدهی یا یامان بشوی . خودش هم اصولاً بیز شهر فرنگ و یا مثلاً شامورتی باز لیخ دور . بی اضاف یله دو قرانی قورت میدهد که دی پرسن اونین پائینی بیز حلقه چاه تعبیه اولوپ که هر نه پول میریزی می - گوید گینه بریز !!

از تلفن مسئله سی که بگذریم آبری مسئله پیش میآید که اونین آدی مثلاً اتوبوس دور - اتوبوس ، بقول جدید دانشمند ل ، بروزن (دم خروس ؟!) بیز یا خچی شیئی دور که منظور مخترع آن بوده است خلق خدانین بیز آسایش وسیله سی باشد ... اما این اتوبوس (بروزن دم خروس) وقتی بیزیم ولایت میرسه بیله سرو صدا بلند اولاجاخ که همه کس بو (دم خروس!) رادره جا تماشا میکند وازته دلخنده ایله . نیه ؟! . برای اینکه خوب دیگر ، اتوبوس است

آتم بروزن دم خروس ، آنهم بیله دم خروسی که هر دهاتی خروس فروش هم اونین معنی سی را میداند حتی ممکن دور بعض اوقات حاضر اولسا برای راحتی خیال ، پیاده گلین از کنده بشیر اما اتوبوسه گرفتار اولماسون ، وقتی هم شهره وارد اولدی هر یانه پیاده میروود ولی اتوبوسه مین مز (آخر دهاتی دور غلش نمیرسه... فقط ما شهری آدم لاره ستیم که عقلمان میرسه کنار خیوان را یکی ساعت معطل میمانیم تا بیرید مصب اتوبوس برسد شلغم کیپین ما را بندازد بالا) حالا بولار همه هیچ ، اگر هم شکایت مکات ایلیرسن ، آنوقت دیگر اولار - سنه نالایق لقب میدهند ، مفرض معرفی اولارسن و امثالهم . در اینصورت یا خچی بودور که ایله همان اتوبوسه سوار بشوی تا شب اول قبر سنین برابرین مجسم شود و یونان اضافه هم فتولی . دون کچه قرار بود آتش رمضانلی با اروات و اوشاخلار بیاید بیزیم خانه



مقاله قلبی!

باور کنید پر پر وزها که کا کا خبر کشف هفت تن جای قلبی را تو روزنامه هاهم بخوند از شدت ناراحتی نزدیک بود گریه اش بگیرد چرا ؟ برای اینکه مسئله قلب در شان و مقام هر قومی که باشد در مقام ما استثناً نیست . البته نه بخاطر اینکه ما تاریخ شش هزار ساله داریم ، بلکه باین لحاظ که آب و خاک ما اصولاً قلب پذیر نیست دلیلش هم اینکه تا امروز نه زمین قلبی کسی فروختن نه شهر قلبی ساختند و نه سند مالکیت قلبی باسم کسی صادر کردند ... و نه خیلی کارهای قلبی دیگر کردند !

مثلی است معروف که میگن «بیله دیگ بیله چغندر» ولی من هر چه فکر میکنم می بینم ما توی این مملکت بحمد الله والهنه دیگر قلبی نداریم تا چغندری که توش میریزم قلبی باشد .

قلب معمولاً مال آب و خاکیه که در اونجا کارها بر اساس وعده های ب خودی باشد باین معنی که اولیای امور دم ساعت بمردم وعده بدن بعد يك عده از کسبه تفهمنده که این وعده ها قلبیه و منظور اولیای امور شیره مالیدن بسر خلق الله است اونوقت برون مثلاً «شیره قلبی» بسازن ولی توی آب و خاک ما که بحمد الله همه چیز رو براهه الا وعده دادن و شیره مالیدن ، قلب چه معنی داره ! من در اون لحظاتی که داشتیم خبر کشف جای قلبی را میخوندیم دائم میخواست سازنده این جای جلوی من بود تا ازش میپرسیدم که آقای (مرغ زیبای ممتاز) تو چه چیز قلبی توی این چهار دیواری دیدی که ویرت گرفته برای ما هفت تن جای قلبی درست کنی ؟

آیا اعلامیه هائی که الان سه سال آژگاره وزارت بیطاری درباره مبارزه با دود گاز و ایل و آلودگی هوای تهران صادر میکنند قلبیه یا نموداری که بانک میلی در باره ارزان شدن قیمت خواربار میده بیرون ؟ البته ، منکر این نیستیم که یک روزی روزگاری يك مجلس شلم شوربای قلبی با صدوخورده ای وکیل قلبی توی این چهار دیواری داشتیم ولی امروز که دیگر از این حرفها خبری نیست . تو اگر مرد بودی میخواستی همون ایام جای قلبی درست کنی نه امروز .

از همه اینها گذشته حیف اون اسم زیبا و مامانی مرغ زیبای ممتاز نبود که روحانی قلبی خودت گذاشتی ؟ در حالیکه خودت بهتر از همه میدونی که توی این آب و خاک حتی يك مرغ قلبی هم گیر نمیداد و هر چه مرغ هست همه امریکائی ایرانی الاصل صحیح النسب اند ! بهرحال افسوس میخورم که خود این مقاله هم قلبیه والا پدر هر چه آدم متقلب را در میآورد و خیال همه را راحت میکرد ! کا کا توفیق



کشاورز فارس !

جلب سیاحان

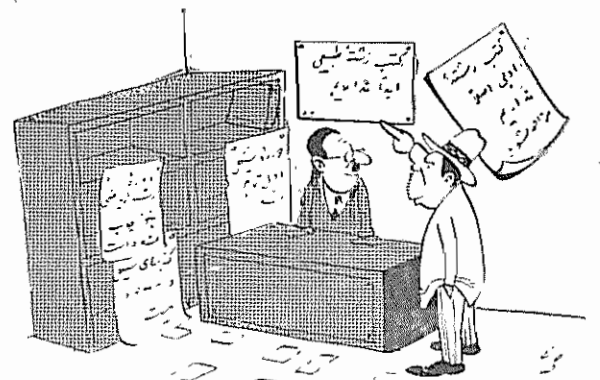
هفته پیش اولین دوره کلاس سازمان «جلب سیاحان» به میمنت و مبارکی افتتاح شد و شروع بکار کرد .

بد نیست بدانید که سازمان «جلب سیاحان» در مقابل سازمان «سلب سیاحان!» یعنی هتل هیلتون که با ارائه صورتحساب يك ناهار ، سیاحان مادر مرده را فرستگها از کشور ما دور میکند گشایش یافته است !

اولاجاخ این بود که لاعلاج ، تک و تنها پیاده ییله ، سالنه سالنه آدمم سیزه هم چوخ معذرت ایستیرم ، آلاه بو اتوبوسلاره لعنت ایله سون چکنیم !؟

خلاصه ، سیزین محلین خیلی خالی بود شام صرف اولدی و پس از شام هم بو (رپورتاز) رابنده تنظیم ایلدیم فرستادم سیزین خدمتین لطفیز آرتوخ !

مهمان اولسا . بیز ایکی ساعت منتظر اولدوخ دیدیم نیامدند . بنده شخصاً نگران اولدوم . اول رفته سر کوجه ، تلفن عمومی گاباخین بیردانه دوهزاری انداختم آتش رمضانین دکاتین رانمره گرفتم جواب ویرمدی ، دوباره گرفتم تا گفتم الو ! . . . بیز نخراشیده تراشیده صدا جواب ویردی الو در دیدر موم پدرسوخته !! من تصور ایلدیم آتش رمضان دیوانه اولوب آدمم ایوه ، بیز ایکی ساعت دیگر هم معطل اولدوم بالاخره گوردوم تک و تنها آمد ... سر و شدم بابایه منه فحش دادی !؟ ... منه خیره خیره باخماع گفت کدام فحش ؟ ، گفتم مگر سنه نگفتم الو ... سن هم منه یامان تحویل ویردین !؟ ... گفت بابا اساساً هیچکس منه تلفن نزده است ! ... گفتم حالا اوشاخلار کو ؟! ... گفت ای بابا ، اولار آمدند بیز ساعت یاریم اتوبوس صفین معطل شدند خسته شدند بر گشتند ایوه ، منم گوردوم اگر خودم نیام پیش



مشتری: داداش اسم اون یه دونه کتابی رو که داری اعلان کن

«ورود جای خارجی آزاد شد» جراید



«رستاخیز دولتی!؟»

جانم جان پس این نمایشنامه سیاهی لشکرش هم زیاده!

لایحه اصلاحی قانون منع کشت خشخاش و استعمال مواد افیونی بر اساس این فکر که قاچاقچی حق حیات ندارد اصلاح گردید. - لایحه برای این بوده که تبعیض از بین بره!

اشد مجازات که همان اعدام باشد درباره قاچاقچیان مواد افیونی مخصوصاً هرئوین و مرفین اجرا خواهد شد. - البته قاچاقچیان خورده پا نه وارد کننده‌های گنده که از گل بالاتریشان نمیشود گفت!

این قانون بدین جهت تصویب شد که پرونده‌های مربوط بجرم خرید و فروش هرئوین و مرفین بطرز وحشت آوری افزایش یافته است.

و فعلاً این موضوع سرگرمی خوبی است!؟

دولت از صادر کنندگان و تولید کنندگان سنگهای معدنی حمایت کافی خواهد کرد.

نمونه‌ش هم حمایت از تولید کنندگانی بود که سنگهای ساختمان مجلس سنا را بایران صادر کردند!؟ - در مورد صنعت ذوب آهن تا یکسال دیگر نتیجه قطعی کار معلوم خواهد شد.

اگر مایه چیزی هم دستی بدم دست از سر کچلمون ورمیدارین یانه!؟

«شیکرمیون کلوم وزیر بیکاری در باره قانون کار!؟»

وزیر بیکاری - در باره کارگران گرمابه‌ها و نانواییها و وسائط نقلیه که از لحاظ قانون کار وضع مشخصی ندارند اقدام خواهد شد. - حالا مگه چه کلی بس کار -

میون کلومین کلوم! خاک آره

اینجانب اولین قرارداد را با بازار مشترک دربرو کسل امضا میکنم. - خوش بحال شما که یه پاتون اینجاس یه پاتون اروپا... ماروبگو که شابدو لعظیم هم را همون نمیدن! شیکرمیون کلوم وزیر باد گستری در مصاحبه مطبوعاتی

دکتر هر هری - من متأثر بودم که چطور عملکر دیک دادسرای وسیع با ۲۰ دادیار و یک نفر دادستان در یک ماه دوست پرونده است.

کاکا - پس حالا یاد کاکا بیفتن که چهل ساله داره همینو میگه ولی گوش بدهکارش نیست!

ولی در نتیجه مرافبتی که بعمل آمد این تعداد به پانصد پرونده رسید.

با همه این حرفها ، با این حساب هر دادیار روزی یه دونه پرونده هم رسیدگی نکرده.

امیدوارم که دادسرای انتظامی قضات در ماههای آینده نتیجه کارش بیشتر شود.

البته امید چیز خوبی! - فعلاً هفت هشت پرونده مال وزراء سابق موجود است که

پس از اعلام نظر هیئت معتمدان بجریان خواهد افتاد.

بشرطی که یکروز پرونده هیئت معتمدان بجریان نیفتد!

هیئت معتمدان بجریان برای حفظ اعتبار وزراء یا نخست وزیرانی که متهم هستند دلایل پرونده را قبلاً رسیدگی میکنند و در صورت

وجود دلیل کافی مربوط با اتهام آن وزیر، پرونده مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.

ما بالاخره فقهیدیم این «دادگاه محاکمه» است یا «دادگاه حفظ اعتبار!؟»

پرونده‌ای که از نظر هیئت معتمه دان فاقد دلیل باشد بالطبع قابل تعقیب نخواهد بود.

خوب پس دیگه وزراء سابق هم خیالشون تخت باشه!

در صورتیکه پرونده ، قابل تعقیب تشخیص داده شود آن وزیر متهم مثل سایر متهمان عادی تحت تعقیب قرار خواهد گرفت.

ولی مثل همه گله گنده‌های سابق خیلی پاک و پاکیزه از دشمنان تبرئه میشوند.

یکی از پرونده‌های راه آهن که در حدود ۱۲۰۰ نفر متهم دارد بزودی قرار آن صادر خواهد شد.

«شیکرمیون کلوم وزیر «اقتصاد!» در کنفرانس مطبوعاتی»

دکتر آلاخونی - وزارت اقتصاد برای افزایش حجم صادرات و تنوع کالاهای صادراتی برنامه‌هایی طرح کرده است.

کاکا - بزرگ نمیر باهامیاد ، کمبزه باخیارمیاد!

با تشکیل اتحادیه های صادراتی مشکلات کار صادرات مرتفع میگردد.

بذار ببینم : مرتفع از ارتفاع میاد ارتفاع هم که یعنی بلندی... آه پس میفرمائید مشکلات میره بالاتر؟ ..

طرح تشویق صادرات مشکلات صادرکنندگان را حل میکند.

فوتینا! چار تا خط بالاتر گفتی «با تشکیل اتحادیه های صادراتی مشکلات کار صادرات مرتفع میگردد»، پس دیگه مشکلاتی باقی نیمونه که طرح تشویق صادرات آنها را حل کند!

برای پیدا کردن بازار های جدید مطالعاتی شروع شده.

یادت باشه ، تا اینجا که همدش صحبت از «برنامه» و «طرح» و «مطالعه» بود!

مطالعاتی شروع شده تا خربزه ایران بکشورهای دیگر صادر شود!

مطالعاتی شروع شده تا خربزه ایران بکشورهای دیگر صادر شود!

داداش ، فکر نون کن که خربزه آبه!

وقتی بیاز کشور های دیگر قابل صدور درترین بازارهای خارجی است محققاً خربزه ایران که خیلی از بیاز بیشتر و شیرین تر است قابل صدور بکشورهای دیگر خواهد بود (!!)

داداش اولندش که فعلاً بازار پیاز خیلی شیرین تر از خربزه‌س! نایباً مگه هر چیز شیرین تر باشه قابل صدور تره؟؟ پس بیائیم واسه

بالا بردن صادرات ایران اصلاحه‌اش عمل صادر کنیم!؟

ما ورود جای خارجی را بدون شرط مبداء آزاد کردیم و اینکار هرگز لطمه‌ای بتولید داخل نخواهد زد.

لابد این یکی دیگه پشت جلد کتاب اقتصاد نوشته شده!

سیاست حمایت دولت از تولید کنندگان چای داخلی کماکان ادامه خواهد یافت!

تور و خدایا بین و از این حمایت ها از ما کمتر بکنین!

خوب بختانه مذاکرات ما با بازار مشترک بنتیجه رسید.

ویه دونه کسرسوم ثانی برای خود مون تهیه دیدیم!

روز دوشنبه آینده

« ۱۱۵۰ دختر دیپلمه استخدام میشوند» جراید

گیشنیز خانوم - چه مردی بود کز زنی کم بود؟ کاکا توفیق - مرد دیپلمه!

Advertisement for a book titled 'بی کتاب!' (Without a book!). It mentions 'چنین میگفت با من یک محصل:' and 'که میآید قریباً ماه آبان'.

وزارت کار نهایت علاقه را بحسن رابطه بین کارگران و صاحبان صنایع داشته و دارد. «علاقه» رو که لیلی و مجنون از شما هم بیشتر داشتند!

ما مراقبت خواهیم کرد که نمایندگان کارگران از حدود وظایف قانونی خود خارج نشوند.

یعنی کارهاشون حکیم فرموده باشه! - اگر کارگری در یک سال از مرخصی استفاده نکرد سال بعد میتواند از این مرخصی استفاده کند.

خوب الحمدلله بتصویب این ماده همه مشکلات کارگران رفع شد!

«شیکرمیون کلوم» در امر عامل سوزمان ش برنامه در کنفرانس مطبوعاتی

مهندس اشقیاء - در برنامه هفت ساله دوم تجربیاتی بدست آمد...

کاکا - بقول معروف بعله در کچل ما اوساشدین!

یکی از هدف های برنامه سوم افزایش درآمد ملی است.

لابد بهمین دلیل که هر روز از انگلیس و آمریکا و فرانسه و هر جا دستتون برسه وام میگیرین!؟

هدف دیگر ایجاد کار برای عده بیشتری از هموطنان است.

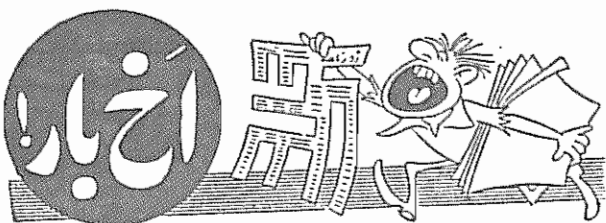
اینو داداش کور خوندی چون وعده سه ماهه صدراعظم تموم شده والا نه مطابق قول خودشون

یه دونه هم آدم بیکار گیر نمیداد که شما برایش کار ایجاد کنین!

کوشش شده است برنامه سوم بر نامه‌ای متوازن و هم آهنگ باشد. پس بفرمایش خودتون بر نامه اول و دوم نامتوازن و ناهم آهنگ بوده!



بدون شرح!



باید بلا بوه رشد سیاست
تا روشن شی باوضاع زهونه
فزون نرودد شعور دیپلماسیت
بخون اخبار مارا دونه دونه
م - شبدر

سخننگوی وزارت فرهنگ گفت :

مشکل کتب درسی تا چند روز دیگر حل میشود.

اما مشکل مکتوب! درسی
ز مهر و نیمه مهرم گذشتش
که تا پایان مهر سال جاری
دماری میکنند از لا کتابا
پس از آنکه (چهل شد ضرب درسی)
ته کیهان تازه خوندم که نوشتش
(بجون اقدس و شمس و ماری!)
که تا آماده شه کل کتابا!
اینوچی بش میکن؟ بیداری یا خواب؟
میگن: «نوش دارو بعد از هر گسهراب»



انگلیس ۴۴۰ میلیون ریال به ایران وام میدهد!

نوزی، ترشی، بیا، خبردار!
بدو که آس وام آماده گشته
بجنون چیز و بیشکن بالابنداز
بزرگون چون بتو کردند احسان
بگیر- (فردا چه میشه؟ بیخیالتش)
پس چون زود بدو کسگو لووردار
وصولش صاف و سهیل و ساده گشته!
در درحمت! برومون خوب شده و از
بگیر و دستشون و برنگردان
بخور، سر رابنه برووی بالش!



بزرگترین سد دنیا شکست در نتیجه دوشهر و هزاران نفر بگام آب فرورفتند

زده «خشکم» از این چرخ بداندیش
بگو: «آتش بجون خیر ندیده!
که تهدید میکنه نسل بشر را
کلی آخر به اون گوش جالت!
چرا شکست سد جنگ و آشوب
چرا سدهای فقر و فاقه برجاست؟
چرا سدهای استعمار شکست؟



وزیر فرهنگ گفت: ترفیعات فرهنگیان «در صورت امکان!» پرداخت میشود!

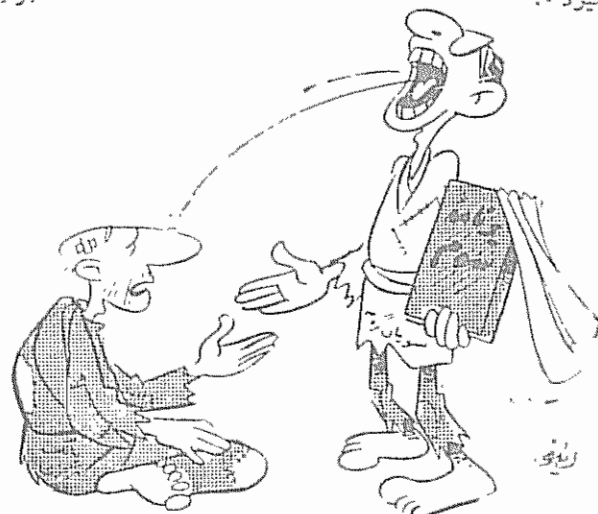
بله «در صورت امکان» اگر شد!
تا سال یکپزار و سیصد و شصت
میگیم شیرین کنند اوقاتشان را
خدا خواست و به روزی ماده فرشد
(کلنگه از آسمان افتاد و شکست)
بپردازند ترفیعاتشان را



مبارزه با دود بار دیگر آغاز شد

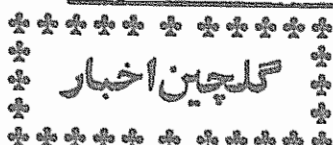
نگارا این درد اون در چومیری
به بین سرتاسر این شهر دوده
ز حرف من مرو از خنده ربه
که جنبش باشه از نابلون شفاف
که هم ایمن شوی از دود تهران
مواظب باش جیگر «بودود» تقیری
بکن فکری برای خودتا زوده
بدوز از بهر اندامت به کیسه
بروقایم شو توش پوست کنده و صاف
و هم اندام تو باشد نمایان!

سازمان برنامه برای اجرای بعضی طرحها از بانک مرکزی وام میگیرد.



گدا به گدا، رحمت به خدا!!

بسیک مجلات سیاسی!



گلچین اخبار

یا اخبار سفت وشل و گرم و سرد
و خوب و بد از جراید خبری
مجله خواندنیها در شماره اخیر
خود تحت عنوان مسائل روزمطالعی از
روزنامهها نقل کرده، از جمله نقل از
روزنامه دنیا مینویسد:

«مهندس ریاضی قرار است
بریاست مجلس شورای ملی انتخاب
شود... و جالب اینجاست خود او
دراوان شروع انتخابات میل وافز
بنمایندگی مجلس سنا داشت ولی
بعداً صلاح و مصلحت در این دانسته
شد به نمایندگی مجلس شورای ملی
انتخاب شود...»

مصلحت نیست که از پره برون افتد
راز»
ور نه در چنته مخلص خبری نیست که
نیست

هم در مجلس سنا وهم در
مجلس شورای ملی از طرف یکی از
سناتورها و در نفر از نمایندگان
شورا علیه یکی از نخست وزیران
پیشین اعلام جرم خواهد شد... و
اگر ضروری باشد نخست وزیر مورد
اتهام به کمیسیون دادگستری دعوت
و از طرف اعضای کمیسیون توضیحاتی
از او خواسته میشود»

با یا ابوالله باین پیش بینی،
منگه فکری کم از رودست برو بجهها
نگاه کرده باش!

«انتخابات در آمد پست و
تلگراف را ده برابر کرد»
و درآمد بعضیها را صد برابر

و همچنین خواندنیها از قول
خودش تحت عنوان جزئیات با مزه ای
از جریان اخذ آراء مینویسد:

... در ظرف چند دقیقه نظم برهم
خورد... پاسانها با نشان دادن
باطوم بدون آن که برسرسی
اصابت کند نظم را برقرار نمودند...»

مجله روشنفکر تحت عنوان «مینگویند،
شایعات» مینویسد:

تشکیل حزب کنگره بعد از
تشکیل مجلس عمل میشود و مؤسسين
این حزب شرکت کنندگان در
کنگره آزاد مردان و آزاد زنان
خواهند بود...
با این حساب من و شما با هم
هیچکاره ایم.

مجله تیران مصور تحت عنوان در
زیر ذره بین مینویسد:

«تکلیف کارخانه ذوب آهن
که بیست و شش سال است تأسیس
آن تحت مطالعه میباشد و هنوز
هم پا در خواست در مجلسین آینده
یکسره خواهد شد... و مخالفت پر
و پا قرص آنیم مهندس عبدالله ریاضی
رئیس احتمالی مجلس شورای ملی
است...»

بفرما این هم از آخر و عاقبت
کارخانه ذوب آهن، حالا دیکه خیالت
تخت بانه.



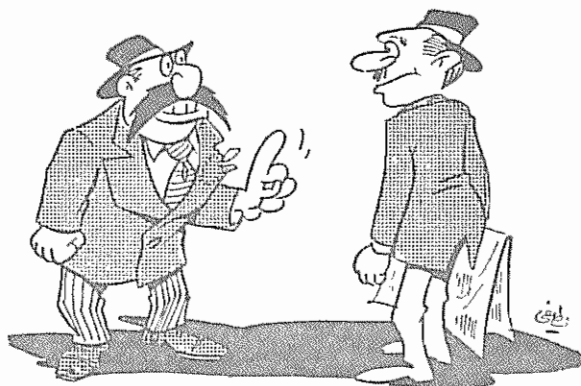
بالاخره قرار شد شهریت دانشگاه قسطنی گرفته شود

دلیل منطقی

بلبل رویا

گفت با اوستاد شاگردی
همه گوشم بدانچه فرمائی
لیک بی پولم و خود آگاهی
گفته «الفخر فخری» از آغاز
پس ز شهریه ام معاف بکن
داد استاد پاسخش اینسان:
- توبده پول خویش را قسطنی
که «اولی العلم قائماً بالتسطنی»
معنی اش فال حقیقه این باشد

وزیر دادگستری گفت راه هر نوع ارفاق قانونی به قاچاقچیان مواد مخدره بسته است.

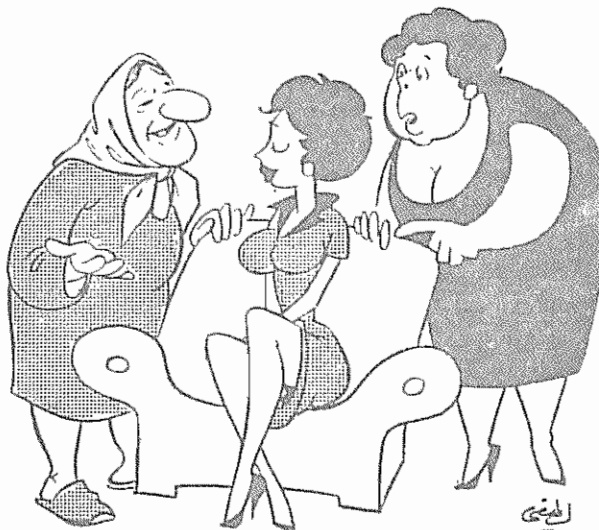


شنبیدی راه ارفاق قانونی را بروی ما بسته؟
غصه نخور، راه ارفاق غیر قانونی همیشه بروی ما بازه!

موریا نه های مجلس

طبق نوشته جراید، مدتی است که «موریا نه» عمارت مجلس شورای ملی را تهدید میکنند...
و طبق اظهار نظر کارکا همینه که اعتبار نامه ها بتصویب رسید موریا نهها ماستهارا کیسه کرده و جیب الف جا رادمش خواهند داد چون دیگر مجال فعالیت به آنها داده نخواهد شد!

در ترکیه سه نفر گروهبان میخواستند کودتا کنند.



مادر دختر - خوب این نامزدی که پیدا کردی چیکاره است؟
مادر پسر - والا حالا که گروهبانه، ولی ابوالله بزودی رئیس جمهور میشه!

شمع مجلس!
سالها شمع مجلس خواندم
ایکه داری بقلب من ماوی
لیک هرگز گمان نمی کردم
که شوی شمع مجلس شوری



بهر طویل «غیر ضریبی»!

از خوانندگان عزیز تقاضا می شود برای رعایت نزاکت، این بحر طویل را اولاً بصدای بلند [نخوانند] و وقتی هم که میخوانند بیخودی ضرب «تغیرند»!

... روزی که آدم در بهشت، از بهراون «حوا»ی زشت، از عشق کاغذ مینوشت: ای دلبر تیکوسرشت آبگوشت خوبه یا «خورشت» حوا اسیر نازشد، عورودا آغاز شد، چالکدهاش بازشد، مشغول با آواز شد، سرگرم ضرب و ساز شد، فرمود آدم جون من، ای دین من ایمون من، ای آب من ای تون من سیکار من قلیون من، ای آدم شیطون من، ای شوهر میجنون من دائم توئی میجنون من، باید بری قربون من، شیطون که ما را گول زد، باحقه و بامبول زد، باپول یابی پولیزد، عالی زد و مقبول زد، در شیطنت معقول زد، دق کردم از این زندگی توی بیابون!

بیچاره آدم شد پیکر، زد با دودستش توی سر، افتاد و یکموشد دسر، گفت آخ داغون شد کمر، دولاشدم مثل فتر، ای زن بما کم زن ضرر، بریامفرما شور و شر، آخرمو منگی مگر؟ حالادوتائی خسته ایم، عقد محبت بسته ایم، از دام شیطون جسته ایم، اصلا بیابون بهتره، دنجه، سکوت، خوشتره، کباب و خروس و کفتره، چاق و درشت ولاغره، هم اشتره هم عنتره، در شهر اگر داخل بشی، میگن لشی یا ناخوشی، قربون شکلت زیر ماشین میروی توی خیابون. حوا و آدم لاجرم، دادند

«دستا» را بهم، عازم بسوی ملک جم، تا وارد تهریون شدند، از بیخودی حیرون شدند، از آدمی بیرون شدند، آواره و ویلون شدند این کیچ و آن بیپوش شد، این گریه شد آن موش شد، این مات و آن مدهوش شد، دادند عقل خودز کف این یکطرف اون یکطرف، جنجال با بوق اتل، غوغای آدمهای خل، زنهای بد، مردان شل، ناگاه آدم بی خبر، انداخت بر خود یک نظر گردید از بوری پکر، زیرا که رندی نره خر، وا کرده بود از پشت سر، بر گک کذائی از کمر، مردم زشت بام ودر، قدقد کنان بشکن زنان، هر کس بنوعی نکته خوان، هم چاهلا هم کودکان، ناگه ندائی ز آسمان، آمد که ای آدم بدان، فریاد ازدست زنان، از آن بهشت جاودان، آخر چرا گشتی روان، ای داد و فریاد و فغان، حوا و آدم جابجا، گشتند غیب از شهر ما، رفتند توی جلگه ها، شاگرد برگاه خدا گفتند با این ماجرا، ایوای صد لعنت بسطه، ۱۱

چه مبالی دارم؟

تا که دزدی شده کارم، چه ملالی دارم؟ شکر ایزد که چنین نان حلالی دارم پنجه در پنجه رندان جهان افکندم چشم بد دور، عجب جاه و جلالی دارم چون کمر در پی آزار کسان می بندم تو ندانی که در آن وقت چه حالی دارم با عزیزان جهان این سروسری که مر است گر بدانی تو، بدانی که چه فالی دارم گر بدانی که برای توچه خوابی دیدم، پس می اقی، که چنین خواب و خیالی دارم با تو غم دیده چه گویم ز دغلبازی خویش فخر این بنده همین بس که مقالی دارم منزل بنده بود خوابگه بی خردان ای خردمند نکه کن چه مبالی دارم؟! خواستم تا که ز دزدی بکشم دست ولی همه گفتند که سودای ممالی دارم

گاروارونه

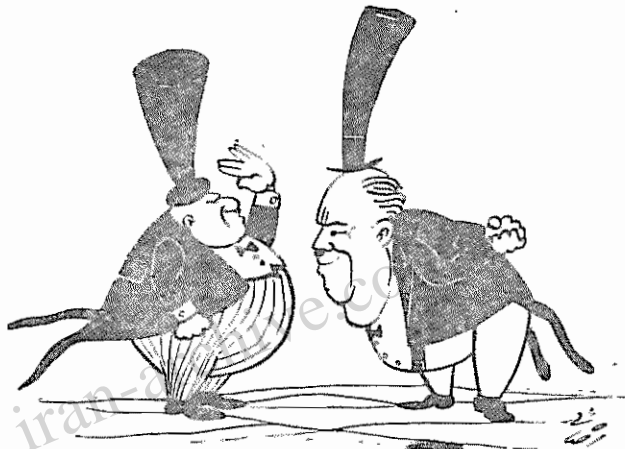
روزنامه های چند شب قبل عکس جالبی از مسادام «نیو» زن برادر رئیس جمهوری و پنتام چاپ کرده وزیر آن نوشته بودند: «مادام بهوپس از آرایش گیسوان خود بسبک ایتالیائی در یکی از آرایشگاه های رم بامریکا حمله کرد و افسران امریکائی را خرابکار و ماجراجو خواند.» و این چند سطر خبر ظاهر آ ساده یکباردیگر این نکته را بنات میرساند که کارخانم های سیاستمدار همیشه بر عکس است چون در آرایشگاه از سیاست صحبت میکنند و در جلسات سیاسی از آرایش مو!

فکر بکر

در بازار بغداد چند نفر آمریکائی گردش میکردند. ناگهان عده زیادی عرب آنها را دوره کردند و همه سعی داشتند چیزی بآنها بفروشند و هر چه آمریکائیها التماس میکردند که چیزی لازم ندارند فایده نداشت حتی یکی از عربها، یک خنجر عربی را روی شکم ژنرال گذاشت و او را تهدید کرد که اگر چیزی نخرد شکمش را سفره خواهد کرد. بعدها که از ژنرال آمریکائی پرسیدند «خوب در مقابل این تهدید چه عکس العملی نشان دادی؟» جواب داد: «خیلی ساده... همان خنجر را از سر خریدم؟!»

جراید

«عده ای از وکلا اعتبار نامه گرفتند.»



بلاخره اعتبارنامه از کجا رفتی؟ - من یک آشنا تو بانگ اعتبارات پیدا کردم، اون واسم جور کرد؟

تهر انمصور: بهارستان بیدار می شود! ممولی: و می بینه خبری نیست دوباره میگیره میخوابه! کیهان: دزدان انگلیسی نه هزار لیره» ربودند. توفیق: اونا لیره نبوده، «ریال» بوده! اطلاعات: با سناتورها آشنا شویم. گیشنیز خانوم: آره بابا. ما بالاخره یک روزی باید منتخبین خودمون رو بشناسیم؟! تهر انمصور: سوفیا لورن بچه شیر میدهد. کاکا: (مثل بچه ها) اوووع! اوهو! اوووع! روشنفکر: آزادی بعد از ۱۳ سال. ممولی: ما که شش هزار سال صبر کردیم این سیزده سال هم روش! پیغام امروز: کلیه آراء مجلسین سوزانده شد. ممولی: ای بی انصافها! آرائی رو که مردم با جان و دل داده بودند چرا سوزونین؟ کیهان: مؤسسه آمار دانشگاه منحل شد. کاکا: آره چون همین آمار وارقامه که موی دماغ آدم میشه!



جها نگرند - ااه... اینجا که نه آبه نه آبادانی، نه بانگ مسلمانی! کاکا - عوضش تادلت بخواد بانگ صادرات هست؟! -

(بقیه اتکولک بچراید)

توفیق: خوب، الحمدلله که از ذوب آهن کارخونه شو نداریم مطالعه شو زیاد داریم! مهر ایران: نگاهی به مجلس بیست و یکم. کاکا: آدمو غش غش از خوشی بخنده میندازه! پارس: زنده شود هر که پیش دوست بمیره. اتکولکچی: زنده باش رفیق؟! اطلاعات: پارلمان کنگو از حق قانون گزار می محروم شد! ممولی: حالا شد پارلمان حسابی! بامشاد: عوارض دروازه ای لغو شد. اتکولکچی: آکه عوارض دهن مردمو لغو کردین هنرمندین! ورزش و زندگی: چرا نیم ملی ایران شکست خورد. ممولی: حتماً «تیم ملی» ترک داشته! اخبار خوزستان: سهمیه ایران از دزد آمدنفت کمتر از میزان ۵۰۰۰۰۰ پرداخت میشود. توفیق: عیبی نداره عزیز من، اولها هم بخورند انگار ما خورده ایم؟! اطلاعات: میخوام خودم را بکشم. گیشنیز خانوم: ایشالله سلامتی!! روشنفکر: دختران اروپائی سر بهوا هستند. کاکا: باز جای شکرش باقیه... (؟) اعتراف: راهی که پس از انتخابات در پیش داریم... توفیق: ... بتر کستان است؟! اتحاد ملی: از دارائی و کلاو سناتورها صورت برداری میشود. اتکولکچی: تا پس از چهار سال دوره نمایندگی هر کی کمتر از همه کشته رفته باشه جریمه اش کنند؟! کیهان: دزد رشوهدادوزندانی شد! ممولی: دوره آخر زمون که میگن همینها! بانوان: مردها چگونه زنی را می پسندند؟ کاکا: زنی را که زن نباشد! امید ایران: سازمان برنامه در این یکسال چه کرده؟ ممولی: تماشا! اطلاعات: در تبریز جوانی دستگاه «رادار» ساخت. توفیق: تا بلکه بیجائی «را» پیدا کند! سپید و سیاه: «ذوب آهن» مادر صنایع سنگین و اولین پایه اقتصاد ملی است. کاکا: یعنی میخوای بگی اقتصاد ملی و صنایع ما بی پدر و مادره؟! پیغام امروز: کندی طرفدار سیاست زور نیست. ممولی: تو کفتی ما هم باور کردیم! بانوان: بفرمائید سفره. گیشنیز خانوم: مرسی خانوم، شکم ما مدتی که استعفا داده! هفتگی: بیایید بجنگ وجدال خاتمه بدیم. اتکولکچی: موافقم، خوب برای اینکار اول باید بجنگ کی بریم؟! -



اقلید :

نمایندگی یکی از کارخانه های روغن نباتی را نیز دارد! و گفته اند آخرین ها چه مناسبتی باهم دارد که يك مغازه همه این ها را می فروشد و فروش اینها باهم ممکن است برای سلامتی مردم خطر داشته باشد .

کاکا - اینکه تعجبی نداره هیچکدام از این ها که گفتید باهم بی ارتباط نیستند چون سم نباتی و کودشیمیائی و روغن نباتی با هم تفاوت چندانی ندارند و قند و شکر هم با نرخ فعلی از زهر هاله ل و هزار سم جوروا جور دیگر بدتره !

اهواز :

کافه ها!

در مورد تمیز بودن کافه های اهواز داستانها گفته اند که یکی از آنها را در اینجا نقل می کنیم : دیوارهای کافه های اهواز همه بسبک کویسم نقاشی شده حسن این نقاشی ها در این است که نقاش های آن همگی نقاش های گمنام و ناشناسی هستند که با کثافت دستها و چرک کت و شلوار و پیراهن خود در طی زمان آثار هنری «! فنا ناپذیری روی دیوار های کافه ها باقی گذارده اند!

در روی «پلوی» این کافه ها همیشه آثار انگشت های سیاه آشپز باشی بچشم می خورد بطوریکه اگر جرمی واقع شود مأمورین اداره انگشت نگاری می توانند سهولت مجرم را از روی اثر انگشتش دستگیر کنند.

چرک دورلیوانها بقدری است که آدم خیال میکند در لیوان بجای آب شربت ریخته اند! و در عوض، این کافه ها قاشق و چنگالهای نفیسی دارند که گویا از موز قاپران باستان آورده شده و مال شب ختنه سوران رستم است! لبله بشقابهای چینی بطرز ظریفی شکسته است! در اینجا هم انگشت کارسن هاروی بشقاب بچشم می خورد بدینجهت هیچکس نمیتواند بشقابهای این کافه ها را بلند کند! چون این اثر انگشتها چنان غلیظ است و بخورد بشقابها رفته که هیچکس نمیتواند آنها را پاک کند!

... اخیلی خوب، برای اینکه بعضی تتر کداز شرح رومیزی هاو صندلی ها و بقیه قضا یا خود داری میکنم. (البته اینها مربوط بنظافت کافه ها بود و راجع بنظافت در بر نامه دیگری باهم صحبت خواهیم کرد!)

خرم آباد :

باج سبیل!

درشکه چی های اهواز شهرستان خرم آباد مینویسند چندی قبل از ادامه کار ما جلو گیری شد و مسئولین بما قول دادند که برایتان تا کسی خواهیم خرید ولی مدتی گذشت و از تا کسی خبری نشد و چون خواستیم دو مرتبه از درشکه هایمان استفاده کنیم گفتند باید هر ماه مبلغی بدهید تا اجازه بدهیم کار کنید! میخواهیم ببینیم چرا از ما باج سبیل میخواهند در صورتیکه هیچکدامشان هم سبیل ندارند! ... شاید این باج، باج سبیل خودمان است!

آخر و عاقبت و عده اضافه حقوق کارمندان!

« طرح قانون جدید استخدام تغییر میکند»

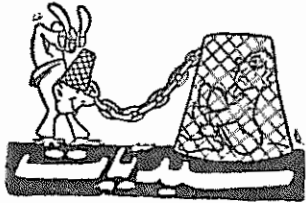
« برخلاف پیش بینی های قبلی اجرای طرح تازه مخارج پرسونلی دولت را افزایش نخواهد داد»

کاکا توفیق - فاتحه!



پسر چون کرج - ۱. صادقی

گر میپلکی عاقل و بیگار پسر چون
مثل همه مردم بیچار پسر چون!
با وعده پلو، میشه یه جوری سرهم کرد
بیهوده ندر دنبال هر کار پسر چون
گر خونه نداری که بذاری سر راحت
تا بوق سحر باش تو بیدار پسر چون
جای همه فکر و خیال و غم و افسوس
توفیق بخون تا بشی هشیار پسر چون



سوی مهملات. به پیش!

هنوز لای پرونده راباز نکرده آقای «کمال الدین ابی نونوا!» لعنت الله علیه «! مثل وزغ تپیا خورده بایک بیت پرید بیرون که : « چه مردی بود کز زنی کم بود که یک قطره روغن نباتی سراش بود! سبد چی - بر عکس همه روغن نباتی خورها ، ایشان از لحاظ شعر از مردی افتاده اند!

حالا یکی یک تضماق وسه چهار تافحش بردارید که میخواهیم برویم سراغ آقای «چپو» که در مردی خودشانیم شك کرده اند و اینطور شعریده اند!



راستی شنیدی صدراعظم گفت «از لحاظ آب وزمین هرچی بخواهید در مملکت فراون داریم» ؟

آره، زمینش بنش بلوار کرج متری سه هزار تومن ، آبش هم آب لوله کشی متری ۳۱ تومن !

ضرب المثالبی کشور آگهی های تجارتنی!

- هرچی ژاندارم از مرغ بدش میاد در لانه اش هم سبز میشه!
- بیکاری نکشیدی که عاشقی از یادت بره!
- به حسنت نواز که به تبی بنده به پولت نواز که به شهریه ای بنده (۱)
- هر که وزارت میخواد باید جور سوئس شم بکشه!
- قدر عافیت کسی داند که بگوید عافیت باشه!
- بایک کلنگ که مدرسه درست نمیشه!
- آب که از سز گذشت سر آدم خیس میشه!
- یکی را توی ده راه نمیدادند بر گشت رفت سوئس!
- کلرور و لغرد

بهترین طرز تبلیغ

روزنامه ها دو عکس از آقای وزیر اقتصاد بچاپ رساندند که مشغول باز دید یکی از کارخانه های روغن نباتی میباشد .

در ذیل این عکسها مرقوم فرشته بود که آقای وزیر وقتی توضیحات مربوط به تصفیه روغن نباتی را شنیدند بی اختیار فرمودند : **عالیست!**

ما ضمن ابراز خوشحالی از تماشای این دو عکس و خواندن کلمه وزیرانه زیر عکس ، بتمام بازرگانان و صاحبان صنایع ملی یادآور میشویم که « بهترین طرز تبلیغ» آگهی از وزارت اقتصاد است **آگهی های خود را بوزارت اقتصاد بدهید و اثر معجز آسای آنرا ببینید!!**

کاکا - خوب داداش اینکه کاری نداره همین امروز سبیلتون را بتراشید تا باج سبیل خودتانرا هم ندهید!

مرو دشت

نان

مردم این شهرستان با خریدن نان بایک تیر دو نشان میزنند یعنی علاوه بر آنکه از نان مخلوط با خا که اجرا استفاده میکنند بخت آزمائی هم انجام میدهند زیرا در میان بیشتر نانها جایزه گذاشته شده! از جمله سکه ده شاهی، سنجاق سوزن، تیغ و بسیاری جوایز نفیس دیگر! از جمله چندی پیش یک برنده خوش شانس! یک عدد کلید دو چرخه که یک تیغ کتیف بسیار زیبائی نیز بان بسته شده بود پیدا کرده است و خیال دارد یک دو چرخه بخرد و با این کلید چرخش را قفل کند!

« کاکا چرا تو سب مال میکنی اشعار بد بزخوب تو غر بال میکنی با آنکه من مرید توام لیک باعناد با آن سبد قریحه لگد مال میکنی! من رود بر ز روی خوش و خامه توام بد کرده ام که با سبندت قال میکنی کاکا ترا سبیل کشنیز خانم بر چرت و پرت «شاعره» اهما ل میکنی» - «چپو» جون! غلط نکنم این اسنت نیست ، عقل و منطق است که «چپو» شده!

او نهائیکه «لا اقل» اسمشون باسم آدم حسابی میره تچه غلطی کردند که آقای « حرمله - ك » با این اسم ملیحشان! بکنند : « مارمولك چون بنازم این رورا! دو تا چشم خمار و آن دو ابرورا! تو مردنی ای (۱) نه من نه او سزای خوانند و وفادار شود این کارا مرگ بر تو ای نابکار دقل (۱) منم روز کی گویم ز تو شکایت نزد کاکا» سبند چی - جادار دشمارا هم مثل جد، تون بتون شده تون حرمه اول (۱)، اونقدر ماست ببتان « تلقین! » بکنند تا ز حال برین و دیکه مزخرف! نگوئید!

آقای « شنگولی» برای اینکه از سایر نواع عقب نماند زده بسیم آخر و گفته :

« دور دنیا گشتم دوباره آدمی ندیدم دوسره » - ولی ما با خواندن شعر شما فهمیدیم اگر در دنیا آدم « دوسره» پیدا نمیشود آدم « بی سره» ویی کله و میخ فراوان است! ؟

مارمولك

شهر فرنگه!

تو که نادیده ای وضع خرابات بیا در شهر ما ارواح بابات! خرابیهای شهر از گوش تا گوش کنیدی بکاره ات مدهوش چون موش!

فراب اندر خراب اندر خراب است بمرگ تو دلم از غم کباب است! زودش داری، اگر گویم برایت زغصه چی دهی پشت قبايت! تمام کوچها از بسکه تنگه است آدم فکر میکند شهر فرنگه است خلاصه آب و نان و گوشت یخ دور! بجایش فقر و مشکل خیلی چخ دور دور!

لاهیجان :

توانت نداریم!

شهرستان ۵۰ هزار نفری لاهیجان يك آبریز گاه عمومی ندارد و اگر شخص غریبی وارد این شهر شود حسابش پاک است! رفیق میگفت پیر روز از صبح تا ظهر دنبال توانت گشتم و آخرش هم توانت نکرده! از لاهیجان خارج شدم! خدا حافظ!

اهواز :

مسابقه شنا!

توی « آب خوردن» ما همه جور حیورنی گیر میاد غیر از کرگدن! باور کنید وقتی شیر آب بوز می کنید میکر بها و حیوانات مختلف چنان پشت سرهم و بنوبت شیر چه میرن تویوان آب که آدم خیال میکنه لیوان « استخره» و اینها همه « قهرمانان شیر چه کشور» هستند! نیرومند شهرضا :

وعده کشگی!

از پارسال که انجمن شهر ما عوض شده تا حالا ۶۷۰ دفعه بما وعده داده اند که براتون لوله کشی می کنیم اما آخه مگه آدم چقدر میتونه وعده دروغ بشنفته و چیزی نکه! بچدم قسم ایندفعه اگر کسی از این حرفها بزنه باهاش قهر میکنم! ضمناً، به صدراعظم بفرمائید بیاد این جا هم يك کلنگ بزنه که اقلا دل ما هم خوش بشه!

محسن پور طیس :

سم هاله ل!

اهالی طیس از وضع بلبشوی شهر شکایت کرده اند و میگویند در اینجا يك مغازه علاوه بر آنکه سموم نباتی و کود شیمیائی می فروشد و عامل فروش قند و شکر نیز هست و در ضمن



محصولات داروگر

نشسته بود و يك ميزد بقلیون
(خیال بدنکن اونچاش بنی پاش!)
چرا اندام تو اینجور صافه ؟
چو برک کل لطیفه هیکل تو؟
الهی من برم قربون نافت ا
که : «جون تو نباشه جون بابام»
پربرونی و خوبی و ظرافت
قشنگی ها که دارم ناف تاناف ا
چرا ؟ چون از همه بهتر گرفتم
نمر بخش و مفید و دلپذیره
که کرده برطراوت دست و رویم
پاشو الان روان شوسوی بازار
که باشد ازرقیبان بهتر ای یار
کره زدیک دوتا بر بند تبتان ا
که محصولات داروگر بگیرم

«شبى لیلی بخلوتگاه میجنون»
که معجنون دست خود را ز دبا و نجاش!
باو گفت ای نگار خوش قیافه
چرا اینجور ظریفه هیکل تو ؟
بگو بامن تو رمز این لطافت
پاسخ گفت لیلی گل اندام
«من این زیبایی و حسن و لطافت
تن همچون بلور و هیکل صاف
ز محصولات داروگر گرفتم
که داروگر بعالم بی نظیره
ز نخل و نخل زیتونش چه گویم
تو هم هستی اگر با من وفادار
بخش از بهر من داروگر ای یار
چو بشنید این سخن میجنون میجان!
به لیلی گفت من الساعه میرم

ماستمالی

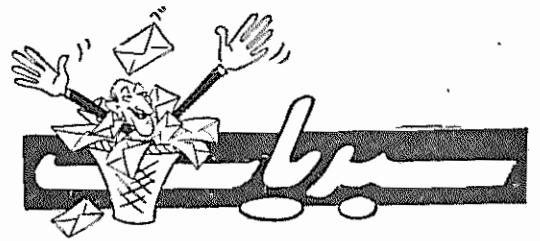
هر که لاقید و لا ابالی شد
مصدر شغل های عالی شد
هر که شد صاف و ساده، بی شبهه
جیب او از ریال خالی شد
آنکه می خورد مال ملت را
حالا حکمران و والی شد
آنکه دیروزلات بود، امروز
صاحب ملک و فرش و قالی شد
آنکه میخواند مش «آمشتی» و «دش»
شد و کیل و «جناب عالی» شد
عمر ما بی جهت بغفلت و جهل
رفت از بین و ماستمالی شد
«ج-کاشانی»

افطار و سحر!

بند هستم روزه دار وقت افطارو
سحر
مات میمانید اگر گویم چه چیزا
میخورم
چون فدارم پول بهر خوردنی، افطارها
از آجان پست، مردم مشت و تیبا
میخورم!
شام سگد و میز نم در پشت و یترین غذا
جایتان خالی که آنجا سوزوسر ما
میخورم!
«میزم جوادی»

آره، منتها تو دستماله!
* نمیدانم اسم آقای حسین
ملاجیان با «طین» شروع میشود یا
«خین»؟ چون واقعا توی شعر و
شاعری نایغه اند، اینهم مخمس
ایشان:
«یک خری دیدم که بریک خرسوار»
عر و تیزی کرد و از یک خر
گذشت

عرعرا بود چون اصوات جاز
شاید این خر هم بود کارش مجاز
من تماشا کردم و خیران شدم
- اگر نمیگفتی هم ما می -
فهمیدیم که اونجا بودی!
* شعر آقای دست پاچلفتی را
هم که از اهوازم احم شده اند قلمی
میکنیم و میزنیم بچاک:
«چنین گفت رستم با سفندیار
که از بخت بر گشته بدبیار
که گفت شوی زاده در این دیار
نمائی تو هر دم زماهی و یار»
- من موافقم که دم افطار یا
سحرا ایشان را بجای کلوله، بذارن
توی توپ، شما چطور؟
«مارمولک»



سطل آشغال توفیق

بدو گفتم پاشو، گفتا: چلاقم
بیرسیدم چرا آخر چلاقی
بگفتا پام افتاد در ظرف روغن نباتی،
- من خیال کردم روی کله
تو نوشته!
* آقای ایرج مهین کستر
که در خوشمزگی دست عنتش های
باغ وحش را از پشت بسته در باره
معشوقه شان اینطور درافشانی
کرده اند!
«همه شب در انتظار تو منم لنگه
گفتش در دست
که مگر زدر در آئی تو کله پوک
سر مست
... به به به به! کیف کردی مارمولک
چون؟»

ستون این بنفته سبديات را
باشع آقاي صدقی نژاد شروع
میکنیم چون در مزخرف کوئی میشود
گفت پدر بزرگه نوابخ این ستون
هستند!
دیکی از بزرگان اهل تمیز
اومد فربه رویخا خورد لیز
چولیزید و خورد بر زمین هیکلش
بگفت: «آخ واخ واخ آخ آخ آخ!»
* سعی کنید شعر آقای
«گوقر ماشور پاشی» را (- کجا در
میرین؟ این اسمش بود با ناه شعرش!)
دم افطار نخواهید چون ممکنست ترش
کنید و بعدش هم از اونوری کله پاشین
وروزه تون باطل بشه. و اما شعر:
«نشستش يك مكس روی دماغم»

خبر نگار:
■ شما بچه حسابی صاحب ۱۸ تا بچه شدید؟
■ مادر ۱۸ بچه:
■ بحساب «حساب تشکیل سرمایه بانك عمران»!



«بلبل تو یا»

۶

«خلاصه قسمتهای قبل»
 پروین صبح که از خواب بیدار میشود از پشت پنجره فریدون پسر همسایه را می بیند و با او نگاه هائی ردوبدل میکند سرانجام فریدون با کمی تأخیر از منزل خارج میشود و پس از مدتی سرگردانی در صف اتوبوس با تاکی بطرف دانشگاه حرکت میکند...

ساعت ۹ بود که بمقصد رسید آقا «فری» توی کلاس پاکذاشت اخم نکن جونم! - اگر دلخوری؛

رفت چو از خانه فریدون برون مرغ دلش با مدد آرزو داشت هوس، زندگی بهتری «رادپو» و «پنکه» و «یخچال» و «میز» «مبل» و «تلهویزیون» و تخت خواب تا که بدان حکمروائی کند

اینهمه از پنجره روبرو گر چه اطاق «فری» بینوا هستی او زیلوئی و تخت خواب؛ قوری و کتری و دوسه استکان طاچه اش یکسره پر از کتاب داخل یک قاب بروی سرش «رادپو» ای داشت ز عهد کهن برس میخی کت و شلوار او بود همین وضع اطاق «فری» بود همین «دخمه» تارک و تنگ جلوه که آرزوی دور او داشت هوس های دگر بشمار حسرت یک شادی کوتاه، داشت شوهر شایسته فرمانبری سایه شوهر چو سر زن بود هست بهر کاری آزادتر لیک چو در خانه بود دختری هر که شود مانع آزادی اش وضع پری نیز بدینگونه بود که قر و لند پدر سخت گیر «دانش» محل مدعی دیگرش!! هر که ز یک ره شده دلسوز او مادر او نیز همین حال داشت از طرفی داشت هنوز آب و رنگ وز طرفی گشته از اول اسیر داده همه نقد جوانی ز دست

میزد لبخند بر رخسار او بود ز تنگی چو دل تنگ ما کاسه و بشقابی و یک ظرف آب یک پتو و یک تشک و جامه دان شیمی و فیزیک و طبیعی، حساب عکس بزرگ پدر و مادرش بر سر آن پیکره «ایشتن» عکس «لومومبا» روی دیوار او لیک در آن لحظه بچشم «پری»؛ خوب و پسنده و شیک و قشنگ نور شب تیره دیجور او بود در اندیشه این روزگار آرزوی شوهر دلخواه داشت شوهر از نوکر نوکر تری فارغ از اندیشه دشمن بود مدعی اش هست فقط یک نفر یا که بود بیوه بی شوهری نیست بدون «سرخ» شادی اش دلخور از این طالع وارونه بود گاه بچنگال برادر اسیر تا که نیتند به پشت سرش! تا که کند شام سیه روز او دائم از این بخت نک و فال داشت بود بر اهل بصیرت قشنگ در کف یک شوهر بدبین پیر کشته مواجه همه جا با شکست ناتمام

دلیل خوشحالی

اولی - رفیق خیلی خوشحالی، موضوع چیه؟
 دومی - چی بگم والله میترسم از خنده روده بر بشی؟
 - بگووا که خنده دار بود با هم روده بر بشیم!
 - یادت هست یه روز چند تا قوطی روغن نباتی جایزه دار خریدیم؟
 - آره، لابد از توش یک سکه طلا پیدا کردی؟
 - نه بابا، بجای سکه طلا یه دونه موش تصفیه شده از توش در اومد! بعدش هم زخم اونو دیدی و یک جیغ الله کبری کشیدی...
 - خوب اینکه خنده نداشت!
 - نه بابا آخه تو خب نداری، مادر زخم هم پهلوی زخم بود تا این اوضاع را دید افتاد و غش کرد و الا ان دارم میرم مریضخونه عیادتش... «علی فخرک»

«شبهه اشعراى كازرونى»

يك غزل عاشقانه خطاب به ماهی بی نشانه!

چه قشنگی و چه شوخی و چه ماهی، ماهی
 که سفیدی و کپی سرخ و سیاهی، ماهی
 باب سرخیدنی! و لای پلو خوابیدن
 خوش بحال تو، چه با منصب و جاهی، ماهی
 چه لذیذی، چه عزیزی، چه شریفی، چه گران
 پیش تو هست طلا چون پسر کاهی، ماهی
 مردوزن، پیرو جوان، عاشق شیدای تواند
 مگر ای راحت جان مهر گیاهی، ماهی!
 منکه از جوجه و از بوقلمون محروم
 تو افلا بنوازم بنگاه سی، ماهی
 از لیج آنکه تو را شب همه شب می بلند
 سوی ما هم بگذر گاه بگاهی، ماهی
 چند سال است ندیدیم ترا غیر بخواب
 تو خودت نیز بر این گفته گواهی، ماهی
 دوری از وصل تو تقصیر تهیدستی ماست
 ما بجز فقر نداریم گناهی، ماهی!

«سائنامه فکاهی ۱۲۰ صفحه ای توفیق»

امسال از پارسال هم بهتر است.

فقط آنها تیکه پارسال «سائنامه» گیرشان آمد امسال مواظب باشند!... چون آنها که پارسال سائنامه گیرشان نیامد این دفعه دیگر گول نمیخورند و اول از همه میروند سائنامه را میخرند و آنوقت دیگر نوبت پارسالیهاست که سائنامه گیرشان نیاید و سماق بکنند!؟
 «منتظر خبر تاریخ انتشار سائنامه فکاهی توفیق باشید»



سائنامه نگاه توتین

از دواج سهل و آسان!

شوهر برای عمه جان!

سینه پشمالو و مویش فر فری	عمه ای دارم بسن شصت و هشت
شغل او آزاد مثل تاجری!	ساکن مازندران و اهل رشت:
شرط واجب نیست پول و ملک و مال	قد بلند و غنچه لب، شیرین زبان
لیک باشد مرد نیک و ایده آل	ساق سیمین، دلربا، ابرو کمان
ساکن تهران و شیراز و مرند	زنده دل، عشق آفرین و خنده رو
هر چه شد باشد بغیر از «کارمند»	نیک منظر، نیک سیرت، نیک خو
پیشنهاد خواستگاران دلیر	شوهرش چند نیست با حکم قضا
بهره باشه بعنوان حقیر	داده عمر خویشتن را بر شما
هر که دارد جرأت و حال ودلی	چون خجوله خود نمیگوید سخن
«از دل و از جان بگوید با علی»	اختیار تام بخشیده به من
و - ر «تازه قوناخ»	همسری خواهد جوان و سر بره
	قد صد و هشتاد، صورت دل بخواه

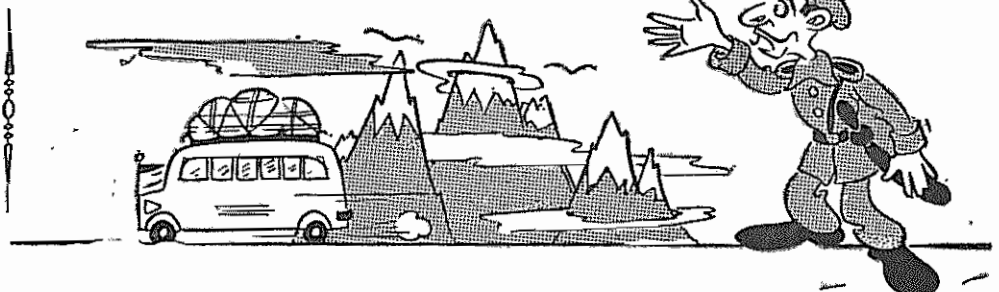
گفت و شنود!
 گفت:
 - شنیدی دولت تصمیم دارد یک کارخانه کود شیمیائی دیگر هم تأسیس کند!؟
 گفتیم:
 - اقدام بسیار بجائست، زیرا با مصرف روز افزون روغن نباتی، کود طبیعی به هفت هم نیارزد!

مژده به مشروب خورها:

بایک چاه آرتیزین فرودگاه شیراز و دسترس وسیعی مشروب شده است

میتینگ!

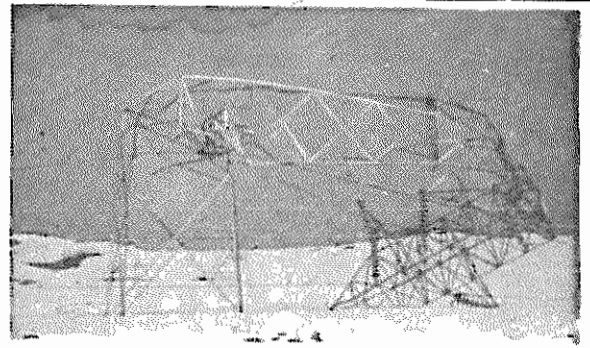
یک زمانی در اصفهان قحطی شده بود. پیرزنی شنیده بود که در چهار باغ «میتینگ» میدهند! بخوبی اینک میتینگ یک چیز خوردنیست کیسه ای به پسر خود داد و گفت:
 - ننه جان این کیسه را بردار و برواز میتینگ که «میدهند» کیسه را پر کن!
 بچه اش داشت از در خارج میشد که پیرزن دوبرتبه صدازد:
 - ننه بیا برای احتیاط این بادیه راهم همراه خودت ببر مبادا به وقت میتینگ «آبکی» باشه!
 «خدا بخش»



آجان - آهای، نیگردا رببینم سرعت چند کیلو متره؟!!

«برای جلوگیری از حوادث، سرعت اتوبوسها در جاده های کشور کنترل میشود.»

عکاسی فکا هی:



عکسی را که ملاحظه میفرمائید بحساب يك دكل فولادی حامل برق سد سفید رود است که در اثر ریزش برف وآمدن باد باین روز افتاده واینطور مچاله شده!!
توفیق - بارک الله بمهندسین مشاورفرنگی شیرپاک خورده
سوزمان شرنامه که انقدر دقیق! میزان تحمل فشار این دکل هارا حساب کرده اند!

کرج:

شاهرود:

لوطی گری!

بابا ابوالله به لوطی های شهر کرج که پاشده اند و چند تا بوقرآضه را با عوض کردن رنگ جلوه عقب و نوشتن «تاکسی» توی این شهر راه انداخته اند و لوطی گری خود را اینطور نشان میدهند که با وجود اینکه نرخ تاکسی در کرج پنج ریال است وقتی که مثلاً جنابعالی از تاکسی پیاده می شوید و اسکناس دو تومنی بدستشان میدهند توی دخل میاندازند و با گفتن جمله «خدا برکت بده» پارا روی گاز میگذارند و هابرو که رفتی!

صدری

مینودشت:

فسیل!

نامه رسمی!
از: خیرنگار توفیق.
به: باستان شناسان قرن چهارم.
پوست: يك پاك پستی و يك
تمبر ده دیناری!

«بدینوسیله با اطلاع جنابان عالی میرساندا که در ضمن حفاری در این نواحی به فسیل انسان یا اتوموبیلی برخورد کردید هیچ تعجب نکنید بدانید این آثار متعلق بقرن موشک و قمر هستند که در باطلایهای خیابانها و جاده های «گنبد مینو - دشت» مشغول غواصی بوده اند!
با تقدیم احترام»
زنجان:

کارخیر!

چندی قبل شهرتار ما هم برای اینکه بازویر «کشور» چشم هم چسبی کند قیمت نان را از ۶/۵ ریال به ۶ ریال تقلیل داد ولی نانواها هم اعتراض کردند و بعد از خاموش کردن تنورها با انبرداغ خودشان در شهرتاری اجتماع کردند و بالاخره نان را بهمان نرخ سابق فروختند ولی از همان روز مواد دیگری غیر از آرد به نانها تجاوز کردند و داخل آنهاجا گرفتند! و حال مردم روز وشب دعا میکنند که شهرتار هوس نکند نرخ گوشت وسایر مایحتاج مردم را هم ارزان کند!
«فضول خان»

شیراز:

آرتیست بازی در خیابانهای شیراز

چند هفته است که در گوشه و کنار شهر شیراز وقت و بی وقت صدای سوت و آژیر گوشخراش اعصاب کوفته مردم را قلقلک میدهد! حتماً خیال میکنید در شیراز مرتباً آتش سوزی میشود یا حادثه غیر مترقبه رخ میدهد ولی بیجان شما نباشد بیجان خودم اصلاً چنین خبرهایی نیست بلکه مأموران چاهنمایی شهر ما خوششان میآید که بی جهت آژیر بکشند و الکی توی خیابانها ویراژ بدهند و آرتیست بازی در بیاورند و با آژیر بی پیر مردم را متوحش و نگران کنند! بنا باظهار يك مقام نیمه مطلع چون مأموران کذائی حوصله ندارند که نمره ماشینهای متخلف را بردارند لذا با آژیر کشیدن پی در پی می خواهند وانمود کنند که بعله ما هم داریم فعالیت میکنیم! خلاصه این آرتیستها! خیابانهای شیراز را با هالیوود عوضی گرفته اند - خوشمزه اینجاست که اغلب اتوموبیلی را بعلت سرعت یاسبقت، آژیر کشان، تعقیب میکنند و بعد معلوم میشود که ایداد و بیداد! ماشین متعلق به اداره چاهنمایی است!! «خبرنگار توفیق»



بوشهر:

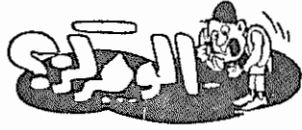
شهرتار!

الا یا ایها الکاکا قسم بر بند. تنبانت قسم بر طبع شوخ و شنگ و آن لبهای خندانت شنیدم که عمری «خنده زار» ملک ایرانی زمانه تاکنون هرگز ندیده چشم گریانت بیا ای قهرمان خنده جان من دوسه روزی سفر کن جانب بوشهر زیبا! محض وجدانت ببین این شهر معروفی که میگویند «بوشهرش» چسان از کند و بوبالا کشد از حلق توجانت اگر دیدی چنین وضع کثیفی را و «خند بدی» یقین کن نیست مردی یکجوی اندر تن وجانت! و گرنه بند مشکک چشم خود را وا کن و فوراً بشوی این کند و بوبهارا تو با سیلاب چشمانت! از این پس نیز گو ایرانیانش «شهرتار» نامند اگر خواهی ستاید بعد از این فرهنگ ایرانیت از فرهنگ بوشهر: «م - نورانی»

آبادان:

دست انداز!

مدتی است که در این شهر به چشم هم چسبی ورزش «دوی با مانع» مسابقه اتومبیل با مانع هم اختراع شده! و سرنشینان اتومبیلها با سقف اتومبیل شاخ بازی میکنند!



برای وام، جان برب رسیده

الو مرکز، همینجا شیر وانه که در اینجا دل ما بیقراره

الو مرکز، خبر از شهر آراست کا کاجون «برزن» مابی بخاره

الو مرکز، کا کا سر را بچینون که پول جمله آموز کاران بگو از ما بمسئولین این کار

الو مرکز، کا کا اینجا زوزه بله اینجا ندازه راه و جاده

الو مرکز، کا کاجون اینجا به شهر محصل ها هنوز بی کتابن

الو مرکز، کا کاجون اینجا هشتمپر کا کا وضع طوائش هم خرابه کتیفه آبش و وضعش غمینه

الو، مرکز، ترا میرم بقر بان که کوچه پس کوچه شد پر گل ولای

الو، مرکز، کا کالام وعلیکم مرا اخبار از گرمانشهان است که «شیرتوشیر» وضع شهر تاریست ز وضع شهرتاری داد دیرم! در این سرمای سوزان، زمستان خیابانهای ما را یخ گرفته عبور از هر خیابان گشته مشکل در این برف و هوای واقعا سرد فتاده بر زمین و گشته و مجروح نباشد شهرداری فکر چاره

الو، مرکز، کا کاجون زقزق وین همه از تشنگی بیحال و زاریم که یکمده در اینجا مرد رندند

الو، مرکز نهانند است اینجا خوش آن روزیکه میگردم تیلیفون حالا گفتارمان با این به سیمه

الو، مرکز کا کا ای مرد دلشاد که گوشت و آب و نان ما خرابه در اینجا ما همه زار و زاریم

جواب کا کا:

الو یرسی، خبرها را شنیدم همه اوضاع را با گوش دیدم! مهمتر اینکه در این يك دو هفته فزون شد وارداتم رفته رفته! زهر سو از برایم کاغذ آمد ز شهرستان بسوی مرکز آمد چو دیدم نامه ها خیلی زیاده نمودم جای آنها را گشاده! بنوبت چاپ کردم دونه دونه حالام دیگه جونم عرضی ندارم

الو مرکز، خبر از شهر یاره در اینجا حال دهقاناش زاره حواس مایی بذراست ششاندنگ نمیده وام چندانی بما بانگ ولی بانگ کشاورزی نمیده! «قاسم آقا»

خبر بشنو کا کا، چون بی چاخانه که این شهر انجمن اصلا ندازه (یعنی انجمن شهر ندازه) «شیروانی»

که وضع ما خرابه. خیلی روراست! بجان تو مریضه، حال ندازه

خبر بشنو ز گرمانشاه اکنون میرسه دیرتر از موعد آن چه سازم بنده با سیل طلبکاره! «آق معلم»

در اینجا وضع ماقوز بالا قوزه ندارم بنده هم عرض زیاده «ز نوزی»

کتاب درسی کرده با همه قهر از اینروهی زیر کرسی میخوانن «بی کتاب پیشه‌ری»

دل ما بهر ماهی میزند پر خزینه های اینجا یس ز آبه کا کافرت دارم من از «خزینه» «منیر الملوك ره‌نورد»

خبر بشنو کا کا از شهر گرگان (میرم افطار کنم من دیکه، بای بای) «م. ح. سرشتی»

خبر بشنو ز من از وضع مردم که نرخ جمله اجناسش گران است کا کاجون این چه جور وضع اداریست! هزاران ناله و فریاد و دیرم! که حمله کرده هر جا برف و باران ولی او گوشه مطبخ گرفته! اهالی مانده جمله پای در گل بهر روزی دوصد تا از زن و مرد کسی کو تا کند این راه مفتوح خدا او را دهد عمر دو باره! «سرخوش گرمانشاهی»

کزارش میدهد بهر تو «نسرین» که آب لوله ما اصلا نداریم پول لوله کشی را جمله خوردند! «نسرین»

کوشم با «کاری بر» بنداست اینجا بکرمانشاه و تبریز و خراسون که اینهم پوسیدس، مال قدیمه! «ع - خ»

خبر بشنو کنون از فیروز آباد دلم از دست شهرداری کبابه کا کاجون، جون تو دکتر نداریم! «ی - چلب»

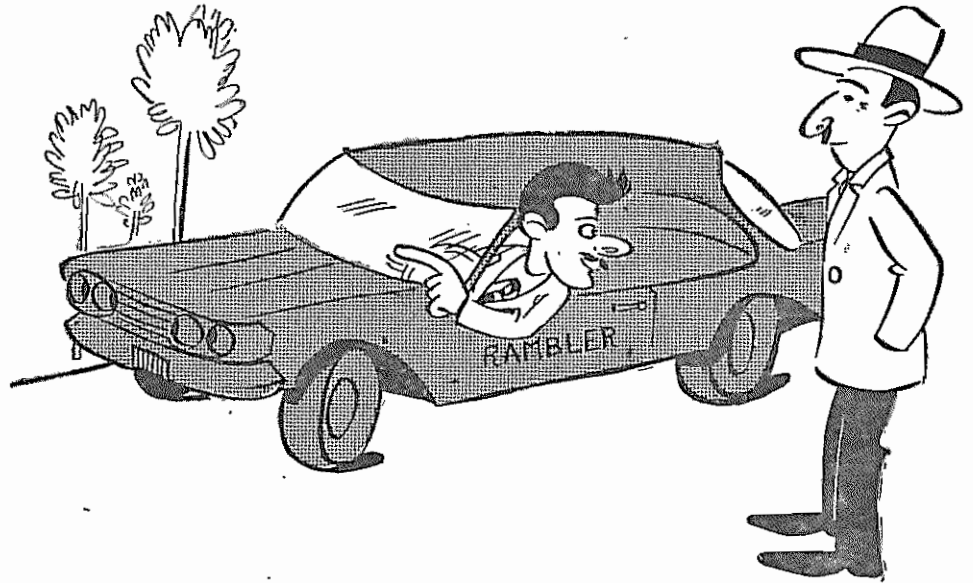
که هر کی هست مسئولش بخونه بازم بهر خبر چشم انتظار! «ع - معینی»



رامبلر

بله ماه عسل شیرینه خیلی از آن شیرینتر ایامی نباشد در آن مه گردد ایام تو شیرین بشرط آنکه راملر نیز باشد به از آن نیست اندر قرن حاضر درون راملر چون پرنیان است زیبایی بدنیا بی نظیر است درونش چون اطاقی میله و شیک بخر جانا تو ماشینی از این مارک توقف کن تو در کاراژ قلبش خودت را توی قلب یار جا کن

عروس توی بغل شیرینه خیلی به از ماه عسل فامی نباشد ز شیرینی شود کام تو شیرین و کرته وضع تو گردد بسی بد نباشد حجله‌ای بهتر ز راملر که راملریکه تازاندرجهانست ظریف و خوشگل است و دلپذیر است بروش خوشگل وزبیا و آنتیک بکن درقلب دلبر، مهر خود یارک بکن ترمز تو در پاساژ قلبش در آن جانی برای خویش واکن برو با راملر ماه عسل کن در آن بنشین و بارت را بغل کن



عابر - حالا باین ماشین «رامبلر» ت میخوای چیکار بکنی ؟
راننده - میخوام به آب و آتش بزتم.

بطوریکه از اداره ناآگاهی خبر میرسد :

کاکا توفیق یک پیر مرد بی حمیت است!

از شما خوانندگان عزیز چه پنهان که شش هفت ماه قبل توی چله تابستان کاکا توفیق بعد از اینکه از کار چاپ کردن روزنامه فراغت پیدا کرد، خسته و مانده رفت منزل و بمحض اینکه گشنیز خانم در را برویش باز کرد بکراست پله نردبان را گرفت و پرید روی مہتابی و همینطور باشال و قبا دراز بدراز افتاد و خوابش برد.

صبح همچین سپیده زده و تازده، بلند شد دست نماز بگیرد و نماز صبحش را بخواند، که دید نصف شب آقا دزد از دیوار آمده بالا و طاس و دولچه و طشت و لگنش را ریخته توی بقچه و هابرو که رفتی.

کاکا توفیق که تقریباً آدم صاف و ساده‌ای است اول یک خورده هارت و پورت کرد که همین الان پدرا قاذوره را در میا درم تادیکر با من شوخی نکند و دوسه ساعت بعدش هم که آفتاب پت و پهن شد و تک هوا شکست، بلند شد بکراست رفت پیش رئیس اداره ناآگاهی که خانام را دزد زده بلند شو برو دزدش را پیدا کن.

این آدم پر توقع یعنی کاکا توفیق با اینکه ریشش را در آسیاب سفید نکرده و در این ۶۰ - ۷۰ ساله آنطوریکه باید و شاید سرد و گرم روز کار را چشیده، از آنجا که خیلی خوشبین و از خود راضی تشریف دارد خیال میکرد وظیفه اداره ناآگاهی است که دزدش را پیدا کند، و روی این حساب هم بود که در عرض این چند ماهه دنبال کارش را گرفت و آنقدر از این اداره به آن اداره رفت که «هتکش» رفت «هو تو کش» - وقتی هم دید کارش به نتیجه نمیرسد، از خیر طاس و دولچه گذشت آمد و سر جایش نشست. اما اداره ناآگاهی هم موقعی که فهمید کاکا توفیق حرفش را پس گرفته، دنبال قضیه را گرفت و خودش دست بکار عملیات (یعنی صدور اعلامیه) شد و اعلامیه پت و پهنی را که ذیلاً از نظر خوانندگان میگذرد، در این باره صادر کرده و برای چاپ بروزنامه‌ها داده شما هم بخوانید و پند بگیرید :

جناب آقای کاکا توفیق خنده دار :

« پس از عرض سلام و احوالپرسی، بدینوسیله بجناب عالی موکداً اعلام میشود که از تاریخ رؤیت این اعلامیه ظرف بیست و چهار ساعت موظف هستید که شخصاً به تعقیب دزد طاس و دولچه خود بپردازید و در رأس بیست و چهار ساعت نامبرده را کت بسته تحویل این اداره بدهید و ما هم برای ختم کردن قضیه او را به مقامات بادکستری ارسال داریم !

ضمناً تذکر میشود که اگر در ظرف این مدت بی‌حمیت‌گیری از خودتان نشان دهید و موفق بدستگیری دزدتان نشوید، هر چه دیدید از چشمان خودتان دیدید، خلاصه پس فردا از این اداره کله نکنید که چرا خودم را جای دزد گرفتند ! چون ما کوشش خودمان را که عبارت از صدور این اعلامیه باشد کرده‌ایم، بقیه کارهایش با خودتان است و به ما هیچ دخلی ندارد.

از طرف رئیس اداره ناآگاهی - امضاء،

- ملاحظه میفرمائید که کاکا توفیق چه آدم کودنی است، اگر همان روز اول با اداره ناآگاهی خبر نداده بود و خودش تنها دنبال کارش را گرفته بود، تا حالا صد مرتبه دزدش را دستگیر کرده بود و باین جور اشکالات قانونی هم بر نمیخورد.

باز هم بگوئید دستگاه‌های ما بوظیفه خودشان آشنایستند!



همان - این بچه شما که هیچوقت صورتش را نمی‌شناسی چطور حالا آنقدر تمیز شده ؟
زن صاحبخانه - آخه از وقتی که «صابون عروس» می‌خریم هر روز صورتش را می‌شوهره !

گردن شکسته فومنی

گر می بازار

کاش کس را بجهان دیده خوبار نبود
هیچکس را غم بی مبری دلدار نبود
کارمندی چون از زور نداری دائم
به چک و سفته بی وجه گرفتار نبود!
خشتک شورت من از وصله تنبان حقیر!
به چنین وضع فقیرانه نمودار نبود!
منهم ایدوست کنون صاحب جاه بودم
بسر راه من از اینهمه طرار نبود!
گر کسی مرد عمل بود در ایر شهر، دگر
وعده و نطق و کلنگ اینهمه بسیار نبود
بسر کوچه و بازار و خیابان و محل
صحت از عاقبت اینهمه بیکار نبود
اختلاسیدن! و از مهر که بیرون رفتن
مایه اینهمه آسایش افکار! نبود
نزد آنان که سوارند بدوش من و تو!
حرف حق اینهمه درد آور و بودار نبود
پارتنی داشتن و پشت هم اندازی و پول
موجب منزلت و گرمی بازار نبود
دوش آئینه افکار خروسی دیدم
در خیالش بجز اندیشه «جاندار»! نبود
تا توانم بسرایم دو سه بیتی بسودار!
کاش بر گردن بشکسته ام افسار نبود!!



خانم - آهای با کلفت چیکار داری؟.. ظرفها از دستش میریزه.
آقا - تشرس جونم نمیشکنه، پس چینی سانگو خریدم برای چه روزی؟!

حوادث و اتفاقات

دستگیر شد

دیروز ظهر جوان بیست و سه ساله ای که دارای دیپلم ریاضی می باشد. توسط مأمورین اداره دستگیر کنند کرد در نزدیکی منزل مسکونی اش واقع در میدان شوش دستگیر شد. این جوان متهم است که به وعده سه ماهه ای که آقای صدر اعظم برای ایجاد کار و پیدا شدن حتی یک نفر بیکار داده بودند، گوش نکرده و بعد از یازده ماه که از وعده ایشان می گذشته، در یک دکان جیکر کی با سمت «دلوقلوه خرد کنی» مشغول کار شده است، قضیه از طریق مقامات قضائی تحت پیگرداست.

پیدا شد

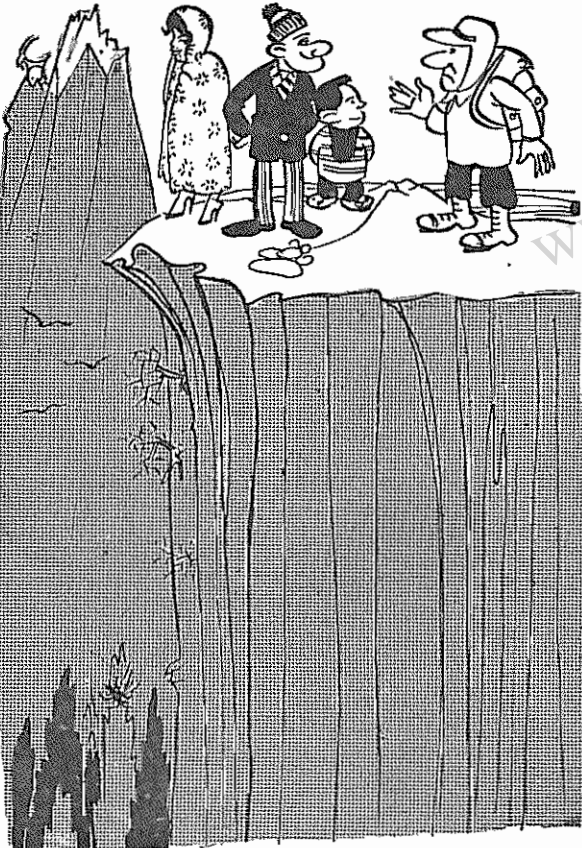
بالاخره پس از تحقیقات زیادی که مأمورین اداره جرم یابی برای پیدا کردن شخصی که در دستگاہهای دولتی کارهای باشد و با اینحال دست به مال مردم خوری زده باشد به نتیجه رسید و شخص مزبور با نام و نشان و مشخصات کامل شناخته شد. منتها چون این شخص در زمان صدارت جعفر برمکی زندگی می کرده و با احتمال قوی خود جعفر برمکی بوده، و در حال حاضر هفت کفن پوسانده، لذا دستگیری وی امکان عقلی و عملی ندارد و باینجهت امروز صبح پرونده مربوط برای کرد و حاکم خوردن به وزارت بادکستری فرستاده شد.

نیش و نوش

گفتم - هیچ متوجه شدی که امسال اصلا «خر بزه شیرین» به لبمان نرسید؟
گفت - از مردم روغن نباتی خور بیش از این نمیشود توقع داشت. گفتم - چطور شد؟ مقصودت را نفهمیدم!
گفت - یک خورده فکر کن، می فهمی!

چینی سانگو

گر نداری هیچ میلی بر غذا چینی سانگو بخور، چون خوشگله چونکه سانگو اشتها آور بود آره جانم جای گندم جو نخر سانگو این چینی خوب و نازنین چونکه سانگو سنکو از زور برده است از ظریفی نیز بی همتا بود این نصیحت را بگیرا کنون بگوش یا برای دوستان کادو نخر چونکه سانگو لطف دارد بيشمار چینی سانگو قشک و دلبر باست خوشگل و شیک و ظریف و محکمه
هرگز پنخشی: حاجب الدوله - علی الحسابی تلفن ۰۸۶۰۸۰



کوهنورد - داداش تو چطور بدون وسیله با اهل بیت اومدی سر کوه؟
پیر مرد - با چیپ ویلیز.

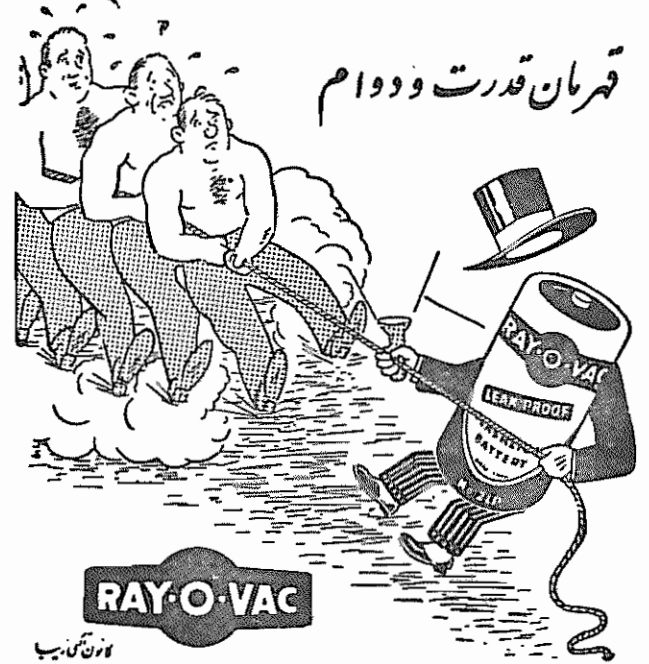
چیپ ویلیز

«چنین گفت رستم با سفندیار»
که این اسب «مخلص» که می خورشود
دگر من نمیخواهم این «رخش» را
مرا اسب باید بدریا رود
بآب و با آتش زند خویش را
ز دریای مازندران رد شود
بدو گفت اسفندیار - ای عزیز
که «ویلیز» همونه که میخواستی
هم الانه تو سوی «ویلیز» رو
که چیپ ویلیز است بسی یکه تاز
بشین پشت فرمان، بده هی تو گاز

که بر «رخش» دیگر نمیشم سوار
که و گاه در راه پنجر شود
نمیخواهم این اسب خوش نقش را
بکوه و بیابان و صحرا رود
بهرجا که خواهم رساند مرا
سر کوه و دره بسرعت رود
بخر پس تو یکنه انه چیپ ویلیز
بصحرا چو آهو بود راستی
که در کوه و دشت است اوتیزرو
بشین پشت فرمان، بده هی تو گاز

ری. او. واک

قهرمان قدرت و دوام



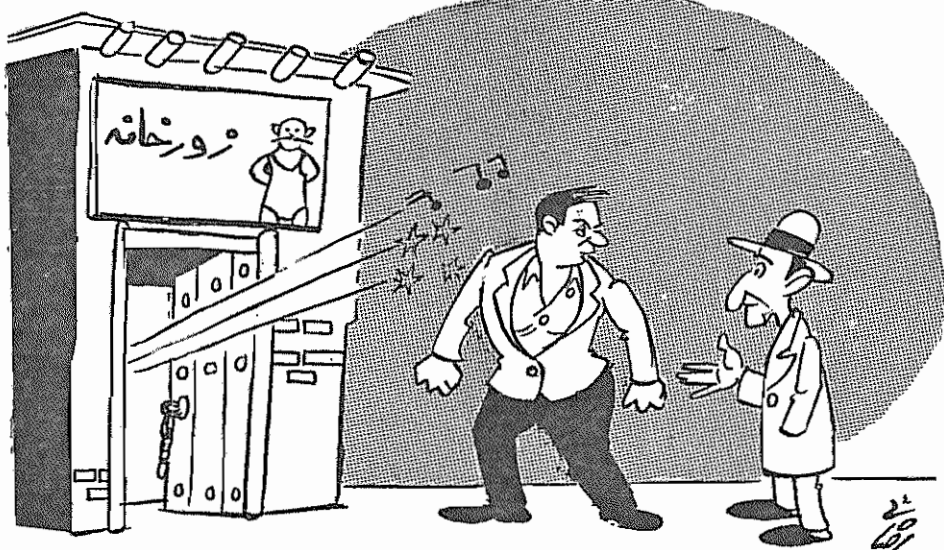
RAY-O-VAC

از آن کباب

باطریهای ۱ و ۱/۲ ولتی ری. او. واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده و در اثر ماندن مرکز کهنه نمیشود هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود شارژ نمیکرد.

باطریهای ۱ و ۱/۲ ولتی ری. او. واک برای مسافرت رادیو و چراغ قوه

از سال آینده در کنکور دانشگاه معمل اخلاق و وضع جسمانی دانشجویان ملاک عمل است.



میخواهی قهرمان زیبایی اندام بشی؟
نه، میخوام سال دیگه در کنکور دانشگاه شرکت کنم!

♦♦♦♦♦
♦ وقت افطار آمده ♦
♦♦♦♦♦

«هادیخان»

وقت افطار آمده
وقت افطار آمده
کار خود را کرده
وقت افطار آمده
چونکه میباید بیجول
وقت افطار آمده
کرده رویش قرقره
وقت افطار آمده
غیب گشته ناکهان
وقت افطار آمده
گفته مشغول چرا!
وقت افطار آمده!

حاجی آقا ساعت پنج از سر کار آمده
رفته از حال و شل و وارفته و زار آمده
از فشار کشتگی، گشته است بیحال و کسل
زینجهت با بنز خط ده ز بازار آمده
چیز جالب اینکه با آن هیکل بر عرض و طول
از دکان تا منزلش با زیر شلوار آمده
گر چه جا کرده غذا، وقت سحر، تا خرخره
مثل افراد ضعیف و زار و بیمار آمده
از توی سفره دویشقاب پلو با نصف نان
تا بیای سفره این مرد شکم خوار آمده
لامرورت رفته توی سفره بی چون و چرا
همچو آهوئی که تک توی علفزار آمده

معنی مخالفت

بالاخره پس از مدتها بحث و فحص مطالعه و مشاوره و مذاکره
هفته قبل «لایحه نظام پزشکی» که از طرف وزارت دادگستری
تنظیم شده بود بمجلس رفت.

اول به بینیم لایحه نظام پزشکی چه میگوید:

این لایحه میگوید «هر پزشک و جراح و دندان پزشک و هر
یک از صاحبان فنون پزشکی و داروئی که بعلت بی احتیاطی و بی
مبالاتی یا غفلت و با عدم رعایت موازین پزشکی ... موجب نقص
یکی از اعضاء یا حواس بیمار شود یا بیماری جدیدی را موجب
گردد، اگر مدت معالجه آن کمتر از سه ماه بطول انجامد مرتکب به
حس تادیبی از ششماه تا یکسال محکوم میگردد (و) در صورتیکه
اقدام مزبور موجب از بین رفتن یکی از اعضاء یا حواس بیمار شود و یا اینکه
مدت معالجه بیش از سه ماه بطول انجامد به حس تادیبی از یکسال
تا سه سال محکوم میگردد و در صورتیکه اقدام مزبور منجر بمرک
بیمار شود مرتکب به حس مجرد از سه سال تا ده سال و جزای نقدی از
۵ تا ۲۰۰ هزار ریال محکوم خواهد شد.»

حالا به بینیم وکلا با این لایحه چه کردند:

وقتی که این لایحه بمجلس رفت در همان جلسه اول بحث و
مذاکره دکترهای مجلس شور او را با آن مخالفت کردند. البته ما
کاری نداریم شما هم نداشته باشید که آقایان با این دست به تصویبی
که دارند، چطور این مرتبه دست بمخالفت زده اند؟

فقط به بینیم معنی این مخالفت چیست؟!

معنی مخالفت آقایان اینست که: «هر پزشک و جراح و دندان
پزشک و هر یک از صاحبان فنون پزشکی و داروئی که بعلت بی احتیاطی
و بی مبالاتی یا غفلت یا عدم رعایت موازین پزشکی ... موجب
نقص یکی از اعضاء یا حواس بیمار شود یا بیماری جدیدی را
موجب گردد، اگر مدت معالجه آن کمتر از سه ماه بطول انجامد یا
بیشتر از سه ماه بطول انجامد یا منجر به مرگ بیمار شده مرتکب...
(درست توجه فرمائید)... مرتکب به دریافت ۲۰۰ هزار ریال جایزه
و یک مدال طلا مفتخر خواهد شد!



بالا «پشت بون»!

چو ازان!

هر کسی که طرفدار جوانان باشد؛
آسمان زرد و غم آزان باشد
از وضع پریشان جوانان، چه کسی
آسمان ترا حضرت یزدان باشد!!
با مسبب الاسباب، یارب الارباب
خودت جوانان را دریاب، حال ما
خراب، پتهامان روی آب،
سؤالهامان لاجواب، دلها در پیچ و
تاب، پاهای جوراب، ماییدار و دیکان
در خواب
یارب دل از غصه و غم خونین است
بازور کشیده، صورتم رنگین است
و یلونم و سیلونم و سرگردونم!
خاکم بدهن، رسم خدائی این است؟!

الهی آنرا که «وجه» دادی،
شعور ندادی و آنرا که معرفت دادی
ریال ندادی، بمن میگویند بیجه حسن
آبادی، عجب کلاهی بر سرم نهادی
آتم باین کشادی، و بازار علم و
سواد باین کسادی!...

پرورد کارا راه میرویم و غاز
میچرانیم ... باد هوا میخوریم و
میخورانیم، همگی از تیب جوانانیم
بی مضایقه خواهان آب و نانیم، هر جا
میرویم در میمانیم، از بسکه دویدیم
بی جانیم، چکنیم کار دیگر نمیتوانیم
همه اش چشم با آسمانیم، ولی همیشه
همانیم و همانیم، اهل خاک ایرانیم،
همگی مسلمانیم، دارای دین و ایمانیم،
پس چرا این چنانیم؟! خداوند!
در کسبه ما نه اسکن است و نه ریال
در کرسی ما، نه خاک باشد نه ذغال
رفیقیم بی درس و ادب چندین سال
کوکار برای ما، کوکسب حلال؟!

الهی بقلبهای شکسته، به برف و
یخبهائی که هنوز بسته، با آنها که
میلفزند دسته دسته، بدزدهای از
تغیب جسته، بجوانهای معصوم و
دلخسته، بکله کنده های یکجا
نشسته، نامیدان را صاحب امید کن
خیانتکاران را بنوعی شهید کن، ما
را رو سفید کن، درهای قلب را
کلید کن، لعنت بر یزید کن، دست
را بکش بصورتت یا هو!

خبر مهم

روزنامه کیهان، که
دسته کلهاش هر هفته شور و حالی
به خبرهای این ستون میدهد، اولین
خبر خود را تقدیم میکند!
«آیز نهار» «جانسون» را بجرم
تمایل بچپ جریمه کرد!
لس آنجلس - یونا تید پرس -
بعد از ظهیر دیروز «آیز نهار» لیندن
جانسون را بجرم تمایل زاید بچپ
جریمه کرد.
«آیز نهار» نام یک افسر راهنمایی
و رانندگی است و لیندن جانسون راننده
اتومبیلی است که در محل «گردش بچپ
ممنوع است» بچپ پیچیده بود.

- پدری خبری بسوزه!

☆☆☆

اظهار خوشنودی!

از بس کله کنده ها اظهار
«خوشوقتم» و «خوشنودی» کردند
این اخلاقشان حتی به اسفالت
خیابانها هم سرایت کرد. خبر زیر
[از اطلاعات ۲۹ دیماه است:]

«اسفالت خیابان»

خبر نکار ما در اندیمشک
اطلاع میدهد، اخیراً نسبت به
اسفالت خیابانهای اصلی این شهر
اقدام شده و تا کنون نزدیک به
۱۵۰۰ متر آن خوشنودی مینمایند
اهالی اندیمشک از این اقدام
اظهار اسفالت گردیده است.

☆☆☆

نوعی ارتقاء!

این خبر را هم از کیهان
شماره ۶۰۵۱ بخوانید:
«سرکار سروان علی اصغر آقا جان
ارتقاء جنابعالی را بدرجه
ستوان دومی تبریک میگویم.
(یعقوب نخلستانی)»

☆☆☆

از این راه نشد از اون راه!

بالاخره هر چه باشد از قدیم و ندیم گفته اند که: «هنر نزد
ایرانیان است و بس» و ما فرزندان زمان مجلس ۲۱ داریوش و کوروش هم
باید به ترتیبی هست بدینا ثابت کنیم که واقعاً هنرمندیم. خبر
«تهران مصوری» زیر هم مؤید این ادعاست:

ر کورد باوه نوشی
در مسابقات وزنه برداری بین تیم های ایران و لیستان تیم
ایران در مجموع امتیازات مغلوب لیستانی هاشد اما در ضرباتی
که در مسابقات لیستان بنامت ورود این تیم بر نباشده بود
قهرمانان ایرانی شکست سلیق را جبران کردند و قهرمانان
لیستانی را که در کشورشان بیش از ۱۳۰ نوع و دکا وجود
دارد پشت میز بار اثقت بدنهان حیران گذاشتند.

موشهای اینهفته - اصفهان: حسنعلی خان - غ. غی - آزاده زاهدی -
یزقل - بچه نصف شب - ب. صدوقی - سید ذوالفقاری - احمد میا نه.



آقای قویس هاراطونیان مدت
۶ ماه است برای پیدا کردن کنار
منزل خارج تاکنون از نامبرده اطلاع
نداریم کسانی که از ایشان اطلاع
دارند خواهشمند است به آدرس
آغا جاری لصدیه مقاله واردان
هاراطون هاراطونیان اطلاع دهند
سوزا دریانت دارند.
۳۶۲۲۲-۲

☆☆☆

تابلو انگلیسی

روی شیشه عقب بعضی
تاکیهای انگلیسی دان مشهد نوشته
شده:

AHSTE

یعنی: آهسته!

ته باط :

تکذیب !

عده‌ای از خوانندگان ما که از تیرهای درشت روزنامه‌ها دربارهٔ تکان خوردن بازار و «سر رفتن» خزانه و برطرف شدن بحران اقتصادی غافل هستند و خیال میکنند «بودجه» مملکتی هنوز هم مثل سابق دچار کسری است، برای ما نوشته‌اند که نکند خدای نکرده «گوش» صدراعظم هم هست و نیستش را برای جبران کسر بودجه کرو گذاشته و اکنون، بدیهه‌کار باشد!

در جواب این عده از خوانندگان عزیز یاد آور میشویم که شایعه فوق‌البداهت نداشتن و مغرضین برای مشوب کردن اذهان عمومی آنرا سرزبانها انداخته‌اند و خیال همه از این بابت تخت تخت باشد که گوش جناب صدراعظم کما فی السابق اصلاً بدیهه‌کار نیست!

کاشف !

بدبخت ترین مکتشفین عالم، کسی بود که خاصیت روغن نباتی را کشف کرد!

اظهار نظری برای شما نقل کنیم و تا شماره بعد همه شما دلخوره‌ها را به تلفن شماره ۳۹۶۷۳ بسپاریم:

★ آقای بهادر از زندگی دلخورند.

★ آقای که اسمشانرا نگفتند از روزگار دلخورند.

★ آقای خیلی خیلی از ادلی و عباسی، گوینده تلویزیون دلخورند و خواهش کرده‌اند که بهر قیمتی که شده ایشان را از تلویزیون بیرون کنید!

★ آقای داریوش رجبزاده از بیماری دلخورند معافی هم دارند (بیچاره، سر بازی هم راهش نمیدهند!)

★ آقای رضا عباسیان از بیخ‌های خیابان دلخورند. چون مرتباً روی بیخها لیز میخورند!!

(حاشیه تلفنچی: در حقیقت ایشان «زمین‌خورنده» نه «دلخور»)

★ آقای حمیدر - دلخورند از اینکه همسایه بغل دستی ایشان تازگیها اتومبیل دار شده و برای اینکه جلوی درو همسایه پز بدهد صبح زود ماشینش را روشن میکند و هی گاز میدهد و در اثر سرو صدای موتور و قاروقور ماشین همه را از خواب میبراند و بعد آنرا خاموش میکند و پواشکی با پای پیاده بمحل کارش میرود!

★ خانمی نمیداند معنی عشق چیست و از کاکا توفیق و اولاده خواهش کرده است که بوسیله روزنامه ایشان را راهنمایی کند!

(کاکا هر وقت عشقمان کشید؛ بچشم!)

علی‌علی!



اینهفته ما شالله هزار ماشالله (!) دلخوره‌ها مثل تخم تریزک زیاد شده‌اند و مثل برنج صدری ری کرده‌اند... اگر وضع بهمین منوال پیش برود، یحتمل که تا دو سه هفته دیگر تعداد دلخوره‌ها به بیست میلیون تمام برسد! در مورد تلفن‌هایی که بمامشود جالب اینستکه عده زیادی از آنها فقط وقف دلخور هستند و هرچه از شان سؤال می‌کنیم از چه چیزی دلخور هستید... یا علت دلخوریشان را نمیدانند راستش با نمیگویند (!) و ما مجبوریم مثل بازیس‌ها آنقدر سوالهای پیچ در پیچ بکنیم تا علت دلخوری را از زیر زبانشان بیرون بکشیم!

دلخوره‌های استخواندار بدرخور اینهفته ما که دلخوریشان جنبه عمومی دارد و بیخواندش میارزد عبارتند از:

یک آقا پسر محصل: علت دلخوری این آقا پسر بطوریکه تلفناً به «متصدی تلفن دلخوره‌ها» گفته اینستکه پدرش مرتباً او را میزند! - بعقیده ما این آقا پسر باید یک چندوقتی کتک پدرش را تحمل کند تا زرتکتر بشود و بغیر از پدرش یک عده دیگر هم توسی بهش بزنند تا بفهمد دلخوری یعنی چه!

یک آقای محترم: دلخوری این آقای محترم اینستکه بعضی از سینماها که فیلم‌ها را، برای علاقتمندان بزبان اصلی‌اش نمایش میدهند در آن سانسها بلیط‌های خود را بلااستثناء بقیمت سی ریال تمام به خلق الله میفروشند و تمام تماشاچی‌ها عازم اینستکه در قسمت لژ سینما بنشینند یا در قسمت جلو و مقابل پرده همه باید سه تومن بپردازند در صورتیکه در مواقع دیگر که فیلم بصورت دوبله نشان داده میشود قیمت بلیط‌ها بترتیب ۳ تومن، ۲۵ زار و ۲ تومن است.

— آقای محترم، راستی راستی که خیلی آدم بی‌انصافی هستید... خوب این مقدار اضافی که از شما میگیرند بابت «مخارج دوبله نشدن» فیلم است؟! حالا اجازه بدهید که چندتا از دلخوریهای خوانندگان را، همانطور که تلفنچی در روزنامه دفتر خودش ثبت کرده بدون هیچ

نمایشنامه ...

بیخ

پرده بالا میرود - صحنه منزل آقای ساعت ملاغهای است. صبح کله سحر است، فوق‌ولی فوق‌ولی یک خروس سرماخورده از چند تا خانه آنطرفتر بگوش میرسد و خورشید تازه از پشت کوههای مشرق سرک کشیده. روی حوض یک ورقه کلفت یخ بسته و فواره وسط حوض مثل ناف از ته تبریده برادرزاده من! بحالت محزون و غمناکی از میان یخ‌ها بیرون آمده آنچنان سوز سردی میوزد که سه چهارتا از تماشاچیها (که شما باشید) سینه‌پیلو کرده‌اند و مرتب دارند سرفه میکنند!

در همین موقع آقای ساعت در حالیکه خیلی فبراق و شنگول بنظر میرسد، از گوشهٔ دیگر وارد صحنه میشود. در دست راست آقای ساعت یک کتری لعابی است که از لوله‌اش بخار در می‌آید و معلوم است که توفش آب جوش ریخته‌اند. آقای ساعت، تی و فرز، کتری را لب حوض میگذارد و چون می‌بیند هوا خیلی سرد است برای گرم شدن چند دور دور حیطا می‌دود عرقش که حسابی در آمد، چندتا نفس عمیق میکشد (کاکا - خوش بحالتش!) و بدو بطرف کتری آب جوش میرود. کتری را بر میدارد و توفش را نگاه میکند و با کمال تعجب می‌بیند آبهای توفش یخ بسته! کمی فکر میکند ... و بعد خوشحال دستش را با عجله توی کتری میکند و در می‌آورد. سگر مه‌پاش در هم میرود و بایک حالت شک و تردید دو مرتبه دستش را توی کتری میکند و زیر لب می‌غرد: - هیچ سردر نمی‌آرم... توی کتری آب جوش بوده و یخ زده، قاعدتاً باید یخش هم داغ باشد ولی معلوم نیست چرا یخ آب جوشه! انقدر سرده! (پرده می‌افتد) «عبدلی»



تومیگی دولتی‌ها هم روزه میگیرن؟ نه، فقط همین یکی را نمیگیرن!

بگذار بلرزد!

اینقدر ز سرما و یخ و برف مزین حرف غمخوار فقیران مشو ای آدم کم ظرف عاقل نکنند عمر خود اندر ره غم صرف کم کوی که لرزد بدن مفلس ازین برف آن تن که در این برف نلرزد بچه‌ارزد! بگذار بلرزد که بلرزد که بلرزد! آنرا که بود بخت بد، و حال تباهی در پا و سرش نیست نه کفش و نه کلاه میگذار که بر او برسد خیر تو گاهی گرشد متوسل بتو و خواست پناهی



در باز ممکن بورخ او هر چه که درزد بگذار بلرزد که بلرزد که بلرزد

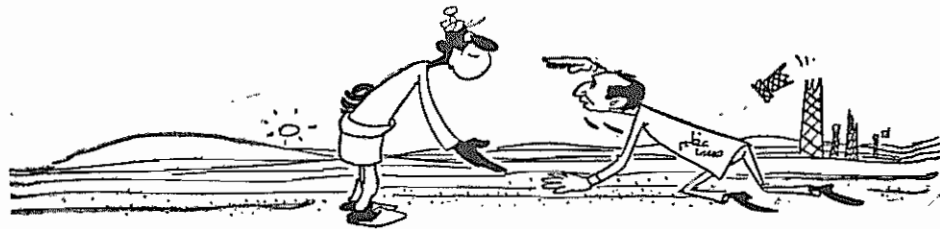
آن کس که فقیرست خودش هست کنه‌کار ز آنرو که به هر کار نزد حقهٔ بسیار تا آنکه چوما بار خودش را بکند بار اینست گناهای که نشد زیرک و عیار

آنکس که از و جرم و گناه اینهمه سرزد بگذار بلرزد که بلرزد که بلرزد!

گر بر سر یخ پای فقیری بخورد لیز ور لرزد در افتد بتن آدم بیچیز مرگ تو که اینها نبود هیچ غم‌انگیز چون عشق وطن دارد و سرمای وطن نیز!

باید بخورد هر که چنین عشق بورزد. بگذار بلرزد که بلرزد که بلرزد

صدراعظم یکسال پیش گفت قول میدهم تا سه‌ماه دیگر آنقدر کار زیاد شود که حتی یک کارگر هم پیدا نشود! «یکی ازو کلا در مجلس گفت کنسرسیوم تا کنون ۲۰ هزار نفر از کارگرها را از شرکت اخراج کرده و اگر اخراج کارگران ادامه پیدا کند شهر آبادان بصورت مترو کی در خواهد آمد».



کاکا - دنبال چی میگردی؟ صدر اعظم - دنبال یکدونه کارگر!



پستیها از حالا بدون
اقطار و سحری روزه میگیره و
چوب خط میزنه تا روز عید که
خدمتتون رسید حای تلافی شو
در آره!

تهران: آقای نامرئی -
با اینترتیب که میفرماید طوطی
شما جمله صحیح است، احسن است، را خیلی
خوب ادا میکند، آینده در خسانی
در پیش دارد، مواظب باشید طوطی
رامفت و مسلم از چنگتان دریاورند!
تهران: دوشیزه نسیمی
بله همانطور که تمام همشهریها
میدانند در خیابانهای غیر شمالی
شهر (!) هنوز برفهای یکماه پیش
مثل سلسله جبال البرز پابرجاست

و خیابانها را تنگتر کرده اند ولی
شهر تاری قول داده تا تابستان آینده
تمام بیخها را با آفتاب آب کند و
خیال همه را راحت نماید.

آردبیل - آقای محسنی زاده
«ستون الومرکز» مخصوص اهالی
شهرستان و برای درج شکایت
آنانست شما هم هر شکایتی دارید
بفرستید، اگر جنبه عمومی داشت
چاپ میشود و اگر شکایتتان را به
شعر بگوئید یا کاریکاتوری برایش
بکشید که دیگر خیلی بهتر است.
با بل: آقای شیر احمد شرافتی -
بیخودی حسودی نکن برادر! این
روزها جناب صدراعظم کلانگی
(بیخشید، آچاری) هم نمی توانند
ماهی بخورند و بجایش «خاویار»
میل می کنند.
بندر عباس - آقای حسین - م
نه داداش زور زدن زیادی روزه را
باطل نمی کند ولی ممکن است وضو
را باطل کند (!)

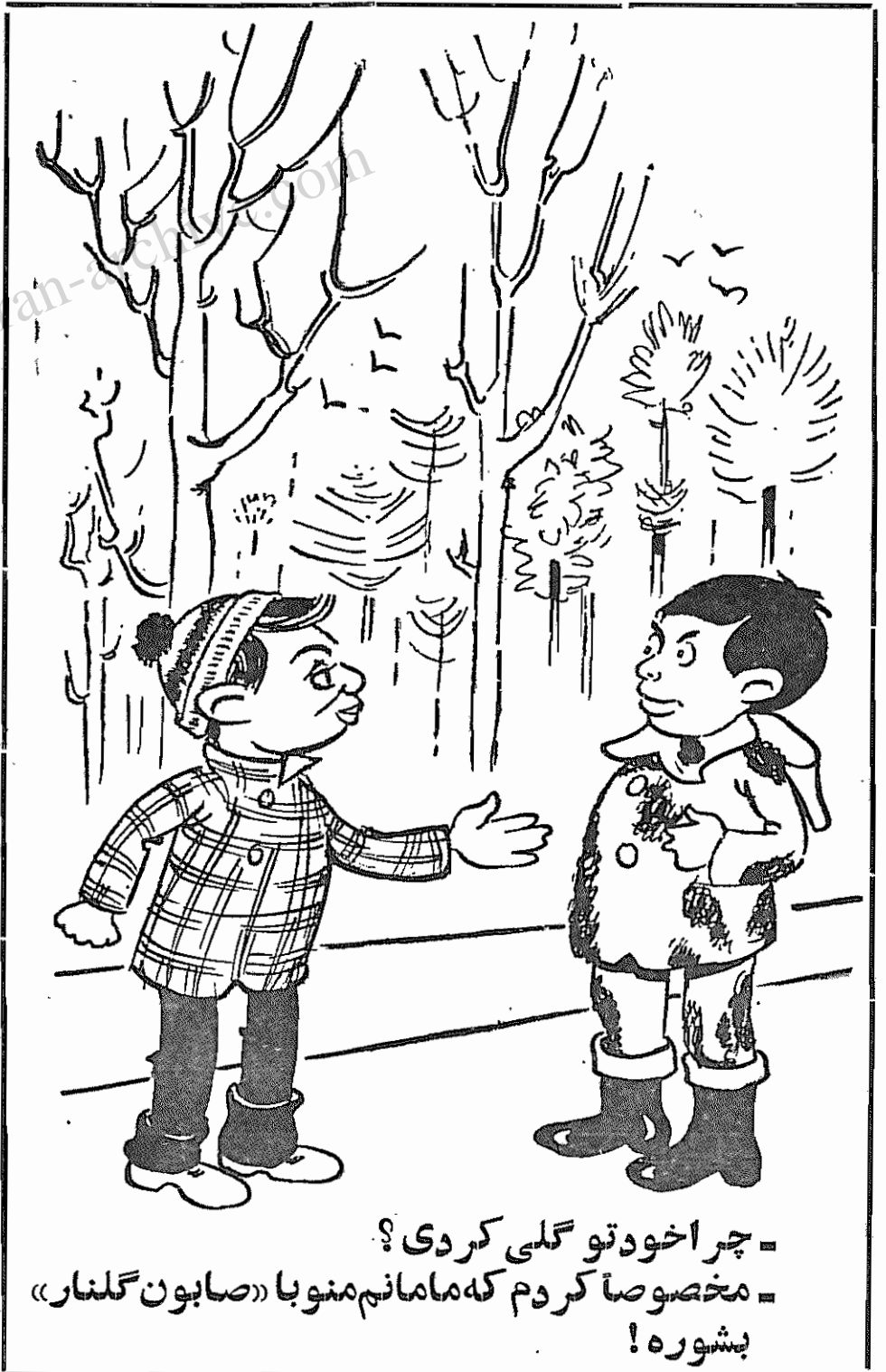
علت!
یکی از دوستان «کنس
میرزا» چندماه بعد از عروسی
کنس میرزا اورا دید و پس از
احوالپرسی باو گفت:
- خوب مثل اینکه
با زن آخریت ساختی و
خیلی دوستش داری؟
- نه بابا، اما نام را بریده!
- پس چرا تا حالا طلاقش
ندادی؟
- آخه روز بروز چاق تر
میشود و نمیتوانم حلقه نامزدی
را از انگشتم بیرون بیاورم!
«...»

تهران - آقای س - دیپلمه
درسته که دیگه کنکور دانشگاه
از بین رفته ولی شهریه کذا و کذا
مثل سدسکندر سر جاشه !!
«لب کلفت»



جوان - عزیزم هنوز مزه بوسه ای که هفته پیش بهم دادی
زیر دندونمه.
دختر - مزه بوسه من نیست عزیزم، مزه «روزلب کاری دیو» است!

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
«ما نداریم از رضای حق کله» لیک در این دوره پر ولوله
هر فقیری با هفتش سر عائله کرچه باشد سنگدل چون خرمله
گرده از جور فلک خوار و ذلیل
دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
هر که شد این دوره دزد و نادرست یا که دست از آبروی خویش شست
منصبی عالی برای خویش جست آری اینسان بوده از روز نخست؛
حال این چرخ فسونکار و محیل
دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
وعده دادی وضع ما بهتر شود دوره «بی کار و پولی» سر شود
سنگ زیر پای ما کوهر شود کیسهها مملو زسیم و زر شود
وعده بی حد داده ای از این قبیل
دست ما کوتاه و خرما بر نخیل



چرا خود تو گلی کردی؟
مخصوصاً کروم که ما ما مانم منوبا «صابون گلنار»
بشوره!



عالیه باطری برک

ای برادر از معایب خالیه باطری برک
بهر مردم موجب خوشحالیه باطری برک
میکنند کار مداوم از برای تو مدام
مظهر پرکاری و فعالیه باطری برک
بسکه باشد خوب و کاری شارژ کرد خود بخود
ای برادر از معایب خالیه باطری برک
عالیه باطری برک
بهر مردم موجب خوشحالیه باطری برک
میکنند کار مداوم از برای تو مدام
مظهر پرکاری و فعالیه باطری برک
بسکه باشد خوب و کاری شارژ کرد خود بخود
ای برادر از معایب خالیه باطری برک
عالیه باطری برک



در آرزمان که کارقلب در شهر عجایب و الغرایب بالا گرفته بود و اطعمه و اشربه و قوت لایموت مردم جز مواد کشته نبود، حکم چنان شد که متقلبین مواد غذایی را کتف بر بندند و بزندان اندر کنند و بیکره ایشان بدار مجازات آویزند تا سابرین را عبرتی باشد نیکو.

گویند در این هنگام شکران و داروغگان، متقلب مردمی را دیدند که پیه خرس و وازین بهم اندر کرده بخلق اله قالب همی کند. آستینش بگرفتند و او را بقاضی بردند. قاضی سخت بر آشت و فرمان داد سخت تأدیبش کنند بدین عبارت که قاشقی از آن سوم در حلقومش چپانند و وی را برای ابد مقطوع النسل کنند! مردك گریه و زاری آغاز کرد و زبان بعجز و لابه باز که: حکم قاضی چنانست که «متقلبین مواد غذایی» را سیاست کنندنه «متکربین کالری» را! آنچه را من فراهم آورم فقط کالری دارنده غذائیت!

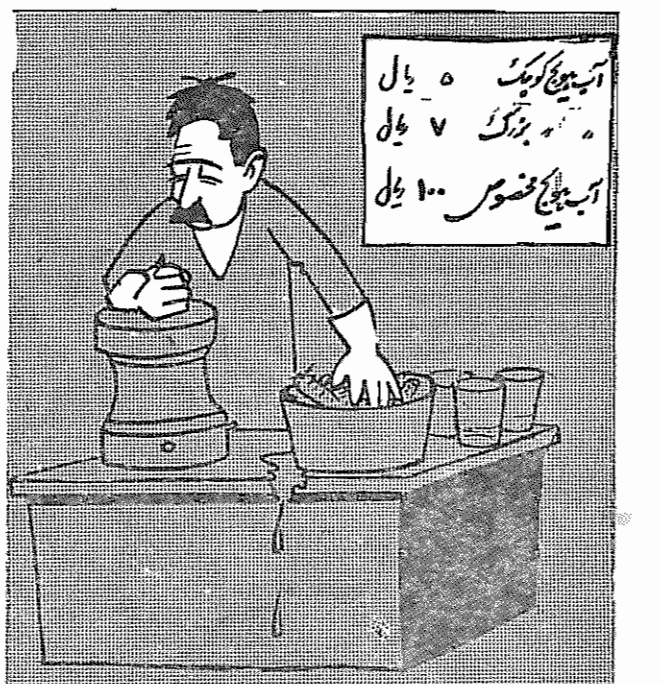
ای عس قربان شکلت بیخود از من دلخوری
این غذائیت ندارد بلکه دارد کالری!
 قاضی را زبان بازی او خوش آمد دلش بر وی بسوخت و از آن مجازات سهمگینش (؟) برهانید.

«چراغ موشی گنابادی»

«ملت خوشخواب!»
 از خبرهای جمع و جور هفته گذشته یکی هم این بود که در «کالیکش» مردی پشت تراکتور خوابش برد و از تراکتور پائین افتاد وزیر تراکتور رفت و مرد! حقیقتاً ملت خوشخواب بما میگویند والا غیر ممکن است که شما بکنند را از ملتی غیر از ملت روغن نباتی پیدا کنید که روز روشن پشت تراکتور با آن صدای کذائی تراکتور خوابش ببرد و بیفتد پائین و نفهمد!
 ... ای ملت روغن نباتی بخواب که خوب خوابیدی!

آخرین خبر:
 آخرین خبر رسیده از دوروبر بارارحا کیست که در یکی از شعبات بانک صادرات آنجا يك شعبه جدید بانک صادرات باز شد!!

«هر روئین را در داخل هویج مخفی کرده و مصرف کننده میرسانند.»



بدون شرح!

مبارزه بادود!

«هالوپشند» می گفت شنیده‌ام که کله کنده ها بدتبال مبارزات همه جانبه‌ای که از چند وقت پیش به اینطرف بر علیه تمام آلودگیها آغاز کرده‌اند، تازگیها دست به مبارزه بادود کوره ها و کارخانه ها و علی‌الخصوص ماشینهای گازوئیلی زده‌اند و گویا خیال دارند تا اطلاع ثانوی موجبات انبساط خاطر و سرگرمی بنده و سرکار را فراهم سازند. سه سال پیش هم دهموردود و بنزهای شرت زانده فقیر فی بر باشد که بیابوبین مبتکرش هم آقای دکتر مصالح سر کرده فعلی دانشگاه تهران بودند و فتوای مضربودنش را هم خود ایشان دادند. البته در آنوقت ایشان سمتی از قبیل وزارت و ریاست در دستگاههای دولتی نداشتند و این فتوا از ایشان بعید نبود ولی از فضای اتفاق زد و چند وقت بعد بوزارت بیکاری رسیدند و اگر چه با پست جدیدی که بدست آورده بودند مبارزه بادود از عهدۀ ایشان خارج شده بود (؟!) اما از آنجائیکه میگویند خود کردها تدبیر نیست اجباراً تصمیم گرفتند يك جورى که نه سیخ بسوزد نه کباب، بادود بنز مبارزه کنند و قضیه را «بطور مسالمت آمیز» حل و فصل نمایند!؟ روی این حساب با مقامات شرتکت زائد وارد مذاکره شدند، چند روزی جلسه و سمینار و کنفرانس دوجانبه تشکیل دادند نشستند و گفتند و برخاستند و آخر سر باین نتیجه رسیدند که دود بنز خودش بالفطره ضرری ندارد (!!) فقط چیزی که باعث ایجاد ناراحتی مردم میشود اینست که لوله اگزوز بنز بطور افقی در عقب ماشین و بغل در ورودی قرار گرفته و موقعیکه مسافرین میخواهند از در عقب سوار شوند دود گازوئیل بی هوا به قلم پایشان میخورد و آنها خیال می کنند توفان نوح شروع شده و قلبشان جاکن می شود! و گفتند خوب این هم چاره دارد. همین الان به کمک راننده ها و میکائیکهای شرتکت دستور میدهم که فردا صبح اول صبح یکی يك پاره آجر با خودشان بیاورند و دوسه تا «تقه» به لوله اگزوزها بزنند که سرش بطرف پائین خم شود و دیگر با پای مردم شوخی نکنند. همین کار را هم کردند و بیک طرفه العین چنان پدری از دود گازوئیل در آوردند که خودش حظ کرد!

«هالوپشند» این مطلب را هم به عنوان پیشنهاد اضافه میکرد که حالا هم همینکار را بکنند و صاحبان کوره ها و کارخانه ها و ماشینهای گازوئیلی دستور بدهند که با پاره آجر سر لوله هایشان را که «هوا» را کثیف میکند بطرف «زمین» کج کنند تا دیگر «هوا» را کثیف نکند (؟!) و سرو صدا را بخوابانند چون این جور مبارزه هم بدون خرج است و هم هالوخر کن!

توفیق = نمیری هالوپشندا!

« دانشگاه تهران اعلام کرد اگر دانشجویان شهریه نپردازند به اداره نظام وظیفه معرفی خواهند شد » جراید

اعلان!
 هر که دارد «ریالکی» موجود سپارد به «بانک مرکز» زود سپارد اگر شود «مشمول!»
 بنده مسئول آن نخواهم بود!
 «تجارتگاه تهران»

یک پیشنهاد ساده
 با افتتاح اولین دوره کلاسهای روزنامه نگاری به مسئولان این کلاس پیشنهاد می کنیم که لطفاً تا پایان دوره درباره قیمت کاغذ روزنامه و قدرت خرید مردم چیزی به نوآموزان نگویند و الا چهارروز دیگر در توی کلاس علی خواهد ماند و حوضش!

کارهای ملانصرالدینی!

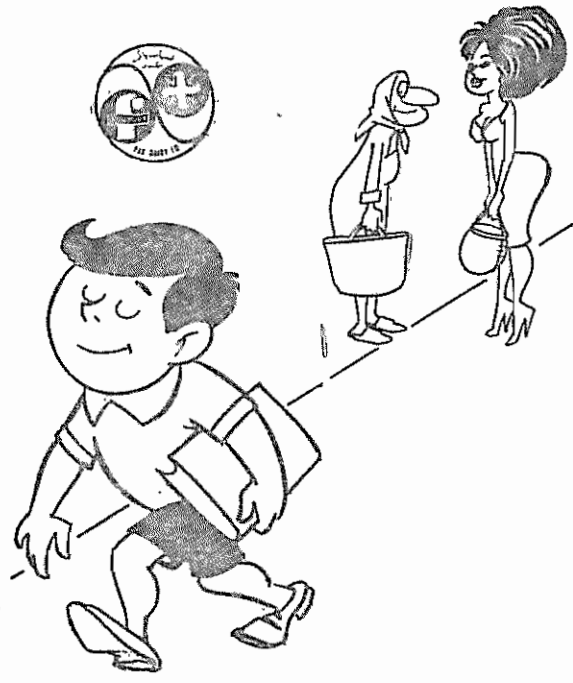
خدا رحمت کند مرحوم ملانصرالدین را که بیست و چهار ساعته يك گوشه نشسته بود و يك جوالدوز باین گندگی به جاهای حساس بدنش فرومی کرد و چون میدید که دردش میآید، فریادش را به آسمان بلند می کرد که آی داد! آی هوار!

حالا شده حکایت کمترین قوم، که از يك طرف خودشان با دست خودشان ماشینهای گازوئیلی وارد می کنند و به مردم هم اجازه وارد کردنش رامیدهند و از طرف دیگر برای سرگرمی مردم داد و قال رامیندازند که ماشینهای گازوئیلی دو میکنند و سلامتی و بهداشت مردم را در خطر میندازند! با این تفاوت که ملاهر بلائی میآورد، سر خودش میآورد و فقط داد و قالش مزاحم مردم بود ولی حضرات هر بلائی میآوردند سر مردم میآوردند و دادو قالشان هم مزاحم مردم است!

از روی اسامی، آدم توقع دارد که:

- ۱ - خانم « فرخ روی پارسا » که زن پارسائی است با لباس زنهای تارك دنیا مجلس برود!
- ۲ - و خانم « هاجر تربیت » که زن با تربیتی است به همه کوچکترها سلام کند!
- ۳ - « مهندس! مالک! نیز، باقیافه مالکانه، یعنی شکم کنده و يك کیلو غنچه وارد باغ بهارستان شود!
- ۴ - « عباس روستا » (خیاط) هم که روستائی است، با کلاه نمدی و بیل و شلوار آبی پاچه گشاد روی کرسی جلوس نماید، يك قیچی و صابون هم دستش باشد با مقداری سنجاق توی دهنش و مرتب دم پاچه و سر آستین و کلای نوری را که لباس آقا چون شان را تن کرده‌اند خط بزند و تو بگذارد.
- ۵ - « مهندس « ریاضی » هم که طبعاً اهل ریاضت است، لباس جوکی های هند را بپوشد و روی صندلی اش هم از زیر میخ بکوبد و رویش بنشیند.
- ۶ - « محسن موقر » خیلی متین و موقر دست بز انوروی صندلی اش بنشیند و مژه تزند!
- ۷ - و آقای « کلانتر» هم، دل کلانتر محل را در بهارستان بازی کند و در مواقع ضروری به میانچی گری بپردازد!

فرآورده های پاک برای سلامتی و لذت شماست



- چه بچه تیل میل مامانیه!
- آره! معلومه که شیر پاک خورده

SHEAFFER'S

خودکار شیفرز

پنج برابر سایر خودکارهای نوید

«فبر!»

مردی از قبرستانی میگذشت
قبر درازی دید که پیرمردی بالای
سر آن نشسته بود و گریه میکرد
جلورفت و پرسید: ممکنه بفرمائید
این قبر باین درازی متعلق بکیه؟
پیرمردش را بلند کرد و

گفت:
«حسنعلی جعفر تقی زاده اصل
گیلانی فرد مطلق!»
مرد که کمی جا خورده بود گفت:
پس معلوم میشه با اسمش دفنش
کرده اند!

پیش برود احتمال دارد که جریان
بجایهای خیلی باریکتر بکشد و سیگار
خارجی روی دست سیگار وطنی بلند
شود لذا پیشنهاد می کنیم مسئولین
امر برای اینکه خیال قاچاقچی ها
رایکلی راحت کنند از وزارت اقتصاد
میلی یاد بگیرند و ورود سیگار خارجی
را هم مثل جای خارجی آزاد اعلام
کنند و توتون آنها دست توتون
سیگار داخلی بزنند که هیچکدامش
را نشود کشید و پدر هر چه سیگاری
است در بیاورند!

بهترین راه حل!
با اینکه هنوز پیش از پنج شش
ماه از سروصدای مبارزه با قاچاق
سیگارهای خارجی نگذشته و محض
کل روی مامورین مبارزه با قاچاق
هم گه شده! قاعدتاً باید تا یک چند
ماهی سیگار خارجی وجود نداشته
باشد، ولی اینجور که از ظاهر امر
پیدا است روز بروز سیگار قاچاق زیاد
ترو بازارش داغ تر میشود بطوریکه
چند روز پیش هزار عددش بطور
تصادفی (۱) بدست مامورین افتاده
چون اگر وضع بهمین منوال

«جینا» منهای «محصولات زیبایی کاری دیوا» مساویست با «لوتو»



کاری دیوا

کر چه زشتی، بخدا چهره زیبا داری
در خم کیسوی خود قبله دلها داری
گفتم ای چشم تو مخمور، تو لاا داری
گفتم ای یار، تو عطر همه کلها داری
گر بگویم که پرویز شده ای جا داری
چهره بکشای نگارا که تماشا داری
«آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری»

تا سر و کار، تو با کاری دیوا داری
تا که فیکسا تور دیوا تو زدی بر کیسو
تا که بر چشم زدی خط چش! دیوا را
تا زدی بر بدنت اودکن دیوا را
چون زدی بر رخ خود محصولات دیوا را
چونکه بر چهره کنون کاری دیوا زده ای
الغرض تا که تو بر چهره زدی دیوا را

«!..»

«اداره رفاه عمومی منحل شد»
جراید
تا کا توفیق - از رفاه عمومی
دلمون به اداره اش خوش بود که
الحمد لله اونهم منحل شد و خیال
همه روراحت کرد!

کمبود جا در مدارس

عده ای این روزها الم شنگه
راه انداخته اند که برای حل مشکل
کمبود جا در مدارس، پاره ای از
دانش آموزان روی زمین می نشینند
در حالیکه بعقیده ما برای چنین
جریانی باید جشن گرفت و تبر
یادکاری چاپ کرد چون بعد از
شبه شدن مجلس بیست و یکم به
مجلس دوره اول قاعدتاً بایستی
مدارس فعلی هم بصورت مدارس
پنجاه سال پیش درآید.

ظرفیت!

«ارباب سیف الله مدعی ساختن
پناهگاه اتمی دو میلیون نفری
گفت:
- دو میلیون نفری توانند در
تونل های تارنیک و پیچ در پیچ
من در اعماق زمین جای بگیرند»
اطلاعات
توفیق - عجب آدمی ظرفیتی؟!..»

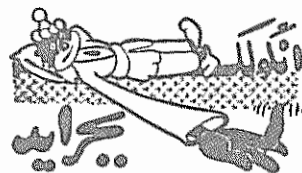
اطمینان خاطر

طبق اطلاع واصله از وزارت
پادگستری عده ای ازد کترها اعتراض
کرده اند که با تصویب قانون تشدید
مجازات تهیه کنندگان مواد تقلبی
دارویی و غذایی و در نظر گرفتن
مجازات اعدام برای این عده از
اشخاص ممکن است ضدمات مالی
و جانی به جامعه د کترها وارد بیاید
ولی کا کاتوفیق بدینوسیله به اطلاع
کلیه د کترها (اعم از سالم کش و
مریض کش وغیره) میرساند که بی
جهت دلشان را توی حول و ولایندازند
و از این بابت هیچگونه ناراحتی
نداشته باشند، چون تا آنجا که،
ماتحقیق کرده ایم، اصولاً د کترها
مشمول این قانون نمیشوند و کمافی-
السابق میتوانند هر بلائی که دلشان
خواست بسر مریض ننه مرده بیاورند
و بعد با کمال شهامت بگویند بما
چه مربوطه! اجلس رسیده بود و افتاد
مرد! چون مطابق قانون، تجویز
کنندگان داروهای عوضی، وقتی
اعدام میشوند که عمل آنها «مستقیماً»
باعث مرگ کسی بشود، ولی د کترها
که کسی را مستقیماً نمیکشند بلکه
من غیر مستقیم بوسیله دوا خونه چیها
دخل مریض های محترم را می آورند!

رودلمون عود می کنه
هر کاری که شد می کنه؟!
تازه اگر هم باهامون
به اتکای این واوون
فرش و اناثو پول کنه
یا اینکه پول نزول کنه
بصد چاچول و صد زبون
بمدرسه بفرستمون
تازه تو کارش اشکله
اسم نویسی مشکله
هر جا بریم جا نداره
واسه ما تنها نداره
اینجا میریم کلاس پره
اونجا میریم کلاس پره
حالا میریم کلاس پره
فردا میریم کلاس پره
اگر بطور اتفاق
با حقه های جفت و طاق
کلك نیاد، یه مدرسه
اسم ماهارو بینویسه
تازه کتاب گیر نییاد
جبر و حساب گیر نییاد
فیزیک هنوز چاپ نشده
شیمی هنوز قاپ! نشده
هندسه حاضر نشده
طبیعی ظاهر نشده
فارسی و فقه و جغرافی
رفته برای صحافی
تازه اگر کتابشم
تازه بتازه دم بدم
حاضر و آماده بشه
به ناشرش داده بشه
صاف بیاد تو خرازی
ما بچه های ناز نازی
کشکی به آب نمیزیم
دس بکتاب نمیزیم
چونکه معلم نداریم
مدیر و ناظم نداریم
قصه تمومه، فاتحه
ختم کلومه، فاتحه



بچه های ناز نازی
با همدیگه میریم بازی
که میشه تو کوچه ایم
شب که میشه تو خونه ایم
تو خاکا لول میزیم
شب تو جامون و ول میزیم
همه نقشه می کشیم
که صبح زود تا پا میشیم
ی بریم تو یخچالی
کنار سطل آشغالی
سگا لونه بسازیم
خروسپارو دعوا بندازیم
بزیم چرخ و فلک
بازی کنیم الک دولک
کلنگ و تیل به تیل
بازبائسی از این قبیل
بوبا، زنبور بکشیم
روی دیوار خط بکشیم
تو چیزمگس کنیم
مورچه رو بی نفس کنیم
پا که میشه تازه جخت
میریم همه روی درخت
له «دوشاخه» بکنیم
سرش دوتا کش بزیم
تو کنیم یه تیر کمون
بعد بریم تو کوچه مون
نکه گنجش! بزیم
یا اینکه شیشه بشکنیم
ی درس و مدرسه
ولو بشیم توی کوچه
ن محل به اون محل
از این وسط به اون بغل!
تو کوچه تو اون کوچه
بازی کنیم «گل با پوچه»
باهامون پول نداره
که مدرسه مون بذاره
بی میگی: ای باباجون
بمدرسه بذارمون!
و نوچ نوچ میکنه
تو گو شمون چک میزنه!
دمون نمیرسه
مدرسه مون نمیرسه
اینه که همه
با جین جین و باهممه
اینکه صبح زود
(یکی بود یکی نبود)
و کتابو ور داریم
سر از خونه در بیاریم
بی و باد و فسی فسه!
بریم سراغ مدرسه
بشیم زیر گذر
از بابا دار و بی پدر!
به چوب ور میداریم
زیر دم خر میداریم
شده روزگارمون
گرفته کار و بارمون
بون یکی یکی
ماچه الاغ، جفتکی



بجای بخرید

کیهان: پزشکی و دارو در افغانستان مجانی است. توفیق: اینجامه مجانی است ولی «جون آدمیزاد»؟! کیهان: اراده آذربایجان: مجلسین سناو شورا افتتاح شد. انگولکچی: تریبک اعرض میکنیم! مهر ایران: مولائیا را تعقیب کنید. ممولی: ولون کن بابا، میخواهی بیرن سرمونو بتراش؟! کیهان: پیغام امروز: ارتشید هدایت کنت گناه من اینست که حرف مستشاری را گوش نکرده ام. کاکا: بچه جون! چقدر باید بسا بکن حرف بزرگتر تو گوش کن؟ هان؟! کیهان: اطلاعات: صلاح بیطار استعفا داد. توفیق: هر کی صلاح خود شو بهتر میدونه!! کیهان: ستاره قطب: انتظارات مردم از وکلای انتخابی و واقعی خود. کاکا: اول برادریتو ثابت کن بعد ادعای ارث کن؟! کیهان: «بازدن اولین گننگک ساختمان منبع لوله کشی اسفهان بوسیله آقای نخست وزیر... توفیق: ... منبع لوله کش آب اسفهان سوراخ شد»!! کیهان: اطلاعات: دوساره نرخ بقندو شکر بدلیخواه فروشنده است. گشنیز خانوم: کجا نیست؟! کیهان: با استفاده از اقمار مصنوعی، مردم دیگر پیشگوئیهای اداره هواشناسی را مسخره نمیکنند. انگولکچی: آره از آن بیمه پیشگوئیهای اقمار مصنوعی را مسخره میکنند. اتحادملی: میندس شریف امامی و معاونش چه میکنند؟ توفیق: یک لقمه نون رو پشیر میخورن و شکر میکنن!! هیرومنند: نادر شاه دردانشکده ادبیات!... ممولی: آره شنیدم قبول شده ولی پول قسط نداره راهش نمیدن؟! کیهان: تهران منصور: صدونود و هفت نماینده شما روی این سندلیهای چرمی می نشینند. انگولکچی: بیخود کردن مانگذار مایبکنانیم؟! کیهان: اراده آذربایجان: دولت ۴ تن تریبک میفرشد. کاکا: از قدیم گفته اند مرگ حق ولی برای همسایه؟! کیهان: بامشاد: بیکاری مردم را خوش ذوق کرده است! انگولکچی: بیکاری هزار جور کلک دست آدم میده که بیکیش خوش ذوقیه؟! اتحادملی: خود من هزار رأی را بقیعت ده ریال فروختم.

اندربی استاد...

سرکار آمده ام تا پی بیداد روم همرا شمزده بگذارم و خودشاد روم! صبح تا شب پی پر کردن جیبم باشم شام تا صبح پی یار پر یزاد روم! چون به آهوصفتی خوش گل و گردن برسم تند اندر پی آن صید چو صیاد روم! سر پیری ز پی عشق و جوانی، همه شب دلبری یابم و در حجله چو داماد روم! بوده استاد من ابلیس لعین در همه عمر به که امروز هم اندر پی استاد روم! کیسه ها دوخته و سیم و زر اندوخته ام چون، خراب آمدم اینجای که آباد روم! بسکه پوشالی و پوچم، نبود هیچ بعید گر چو پوشال بیکم تبه بر باد روم! اگر از کار معلق بکنندم یک روز در اتول اقیم و با سرعت هشتاد روم! یا شوم مؤمن و از بهر زیارت کردن چند روزی به نجف از ره بغداد روم یا شوم ناخوش و اندر پی درمان مرض جانب خارجه هر جای که پاداد روم! کار قاچاق فروشی برکتها دارد به که اندر پی این پشته آزاد روم! در پی ظلم و ازخشم کسان باکم نیست که چو از کار بیفتم دگر از یاد روم!



خروس لاری

«قاچاقچیان جنوب هر ماه دومیلیون ریال برئیس زاندارمری اهواز رشوه میدادند و بهره چه حداقل ماهیانه ۸۲۵۰۰ ریال رشوه داده میشد»



خوب باباجون بزرگ شدی چیکاره میخوای بشی؟ وزیر، وکیل، مقاطعه کار؟... چی؟ نه باباجون، میخوام برم اهواز درجه دار بشم!

توفیق: که میشه جفتی چند؟! کیهان: اطلاعات: در کرمانشاهان کنسرسیوم گوشت بوجود میآید! گشنیز خانوم: مگه نقش تموم شده؟! کیهان: ارتشید هدایت گفت منم دشمن دارم! کاکا: توفیق: منم همینطور! کیهان: اطلاعات: روش امتحانات دانشکده ها تغییر کرد. توفیق: پولی شد! کیهان: ریزش کوه یکسدرو پنجاه تن را کشت.



- * رستوران: پمپ بنزین آدم!
- * «ژوپون»: عرق کیریا این تنه!
- * مسلسل: اسلحه پرچانه!
- * دزد: رجل بی مقام!
- * اسکیمو: کشور دسته دار (۱)!
- * آبکش: بادیه تیر باران شده!
- * سلاخ خانه: بیمارستان کوفسندان!
- * اردنگی: لگد دولا!!
- * پیروز: زن پلیسه «؟»!
- * بوشهر: شهر بودار!
- * کلرور و کلرور
- * ماتیک: اسفالت لب!
- * مبل: سندلی بی دست و پا!
- * پول چائی: کدائی غیر مستقیم!
- * «یدانه یدائی فر»
- * شکم رجال: آرامگاه بوفلمون!
- * قنطاق: سیل بند بچه!
- * «علی اگر چه ندیده»
- * چک: ورقه آزادی اسکناس!
- * چهار پایه: سندلی عقب افتاده!
- * هندوانه: خربزه خجالتی!!
- * «حجت الله فرهادیان»
- * گاز: بوسه وحشی!
- * تیمارستان: پارلمانی که نمایندگانش برای «همیشه» انتخاب میشوند!
- * گردن: منار جنبون سر!
- * گیوه: کنش روغن نباتی خورده!
- * خربزه: هندوانه ای که سوار بنز شده!
- * آگهی های تجاری: برنامه فکاهی رادیو!



بدون شرح!

اصلاح قانون

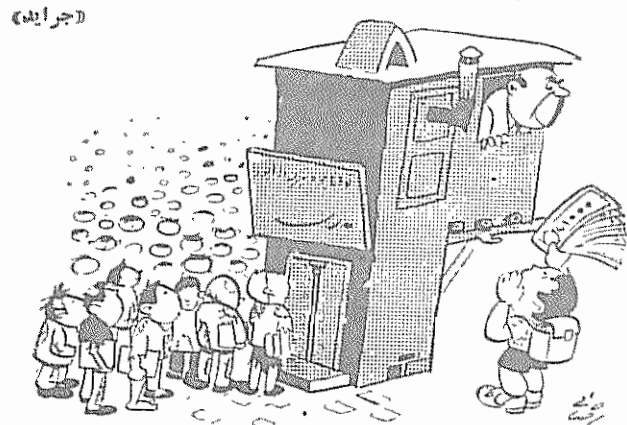
آقای وزیر بیکاری چند روز قبل رسماً اعلام کردند که «قانون «کار» اصلاح شد». و ما ضمن ابراز خوشحالی از شنیدن این خبر آرزو میکنیم که کار «قانون» هم هر چه زودتر اصلاح بشود!

ارفاق به مویدان مالیاتی

اداره مالیاتخونه آگهی پت و پهنی (برای اطلاع کلیه کسبه و صنعتگران دستمزد بگیر تهران و حومه) در روزنامه ها منتشر کرده و طی آن به دستمزد دیگران توصیه نموده که برای پرداخت مالیاتهای معوقه خود هر چه زودتر به کمیسیون توافق مراجعه کنند!

البته ما اطلاعاتی از طرز کار کمیسیون توافق نداریم ولی با توجه به رواج یافتن و زیاد شدن کساد بازار کسبه حدس میزنیم که امسال کمیسیون مزبور برای کسبه سنگ تمام بگذارد و پیراهن وکت وشلوار نیمه دار پشت رو شده را هم درازای مالیات قبول کند!

«گروه زیادی دانش آموز پشت در مدارس مانده اند»



بچه پولدار - آقا جا دارین اسم ما رو بنویسین؟ مدیر - واستا این کدا کشته ها رد شن!



نگه‌های تروتیزر و شسته و رفته و آب کشیده و آب کشیده از پس و پیش و جلو و عقب پرده (البته خوانندگان عزیز در باور نکردن این نکته‌های دست اول مختارند)

نکته اول - از مه‌ستری - هرهای هفته قبل یکی هم ورود با مخدره «پیر آنجلی» به‌هران ت که با ورود مشارالیها، فی‌الواقع نی طرفداران بیشمارشان تابنا وش باز شد و ژیکولوهای محترم د از چندماه که از مفارقت‌خانم ینالو لوبر بیجیدامیگدرد و ظاهراً نمدت‌رادرحال روزبه‌سرمیبردند انستند افطار بفرمایند و مقارن نشایش مجلس، کشایشی هم در کار نپایدا شده.

نکته دیگر - با ورود ستاره کسی ایتالیا به تهران، ظاهراً زارتله و زوزون میلی هم تا حدی لرم شد و حضرات یکی دو شب نام پیر آنجلی را جلوی دوربین کشیدند و طبق معمول مصاحبه‌ئی م با ایشان انجام دادند که البته بن مصاحبه، یک مصاحبه با واسطه بد. بدینمعنی که چون اجر کننده برنامه آگهی‌های ینمائتی تله و زوزون، زبان انگلیسی اهم مثل سایر زبانها و از جمله : زبان فارسی) نمیدانست و شخص یگری زحمت کشیده و بشکل روسک پشت پرده، سؤال و جواب ا ترجمه فرمودند.

نکته دیگر - خبرنگار ما اطلاع میدهد که اکثریت نمایندگان این دوره اتومبیل ندارند و بشتر با تاکسی یا پیاده به مجلس یآیند.

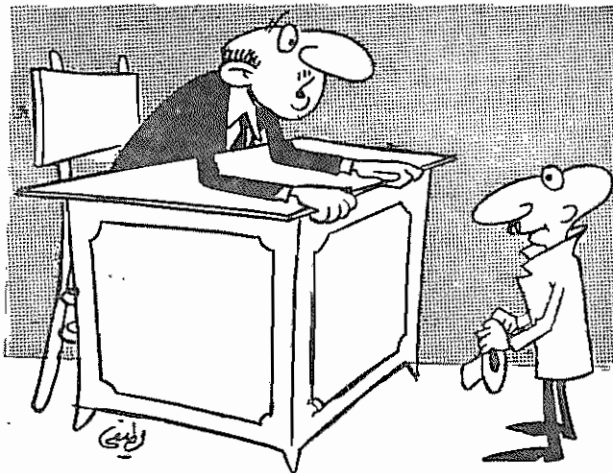
کا کا پیشنهاد می‌کند که قاشچاع واحدی که در انتخابات جمات فراوانی کشیده‌اند، لطفاً مصداق مثل معروف «الاکرام با تمام» ترتیبی بدهند که همه‌روزه کی دوتا از بنزهای شرکت‌زائد مایندگان بدون ماشین را هم مثل وکلین‌شان به مجلس برساند، لبته اینکار هم ثواب دنیوی دارد هم اخروی!

نکته دیگر - تعلق شدید آقای وزیر دادگستری در تله و زوزون عنوان این مطلب که بزودی دولت مبارزه‌شدیدی را با هروئین و هروئین مازها شروع خواهد کرد مورا به ن کا کا سیخ کرده است، چون کا کا معتقد است که با شروع این مبارزه، مملکت روغن نباتی دچار کمبود هنرمند و شاید هم «فیقط لرجال» خواهد شد. از ما گفتن بود حالا خود دانید.

نکته دیگر - دولت هندوستان تصمیم گرفته است که برای چشم هم چشمی با مجسمه آزادی که در یویورک واقع شده، مجسمه بزرگی از مرحوم گاندی در هندوستان نصب کند،

نکته دیگر - پس از ماجرای ربودن زن شوهر دار با تاکسی، اکنون این فکر پیش آمده است که مجدداً بجای تاکسی‌ها از درشکه‌های تک اسب سابق که کم خطرتر از تاکسی‌ها هستند استفاده شود بدیهی است، چنانچه این فکر

«از داوطلبین استخدام در وزارت اقتصاد امتحان بعمل آمد» «جراید»



خوب آگه میخوان این استخدام بشین باید شما هم مثل سایرین امتحان بدین. - قربان من امتحان اقتصاد خودمو داده‌ام؛ بیست ساله که باسیصد تومن حقوق ۷ سرعائله رو تون میدم!

معجزه روغن نباتی!؟
چنین می‌گفت استاد مبینه «به نوج نوج و به پیف پیف و به نیشخند که اندر کشور روغن نباتی (نگو روغن نباتی و بگو کند) صدا از رادیو ها در می‌آمد که آنرا هم جلوش را گرفتند!

بقیه میون کلامتون شکر
شرط موفقیت این برنامه ثبات قیمت‌ها و تعادل پرداختهاست. - پس داداش از همین حالا بهت بگم که ول ماطلی! - آنچه که موجب رشد سریع اقتصادی و اجتماعی میگردد میزان وجوه مصرف شده نیست بلکه چگونگی مصرف آنها نقش مهم را ایفا میکند. - تو که لالائی بلدی چرا خوابت نمیره؟! - موضوع دیگر این است که تا سرحد امکان از تراکم کارها در پایتخت جلوگیری شود! - واله ما که توی تهرون هستیم از تراکم کار چیزی نمی‌بینیم ولی چرا: «تراکم بیکار»! توی خیابون‌ها زیاد. - موضوع دیگر این است که مردم برنامه‌های عمرانی را از خود

شمین تولید کنند! ... و اولین مصرف کننده! «ایران شمین کشور تولید کننده هروئین در جهان است» - ... و اولین مصرف کننده هروئین در دنیا!

بمرحله عمل برسد کلیه علیشاه‌های پیروپاتیل، شانس گرفتن کارت رانندگی را خواهند داشت! **نکته دیگر -** قابل عرض که چیزی نیست تا هفته آینده شما را به وکلای جدید میسپاریم.



- بستی ما از بس بکفش
- وحله زده کفش جل تیکه شده
- هرکی داره یک کیف چاق و
- چله براش بفرست تا اونم
- نامه های شمارو زودتر از
- سه هفته بدست ما برسونه!

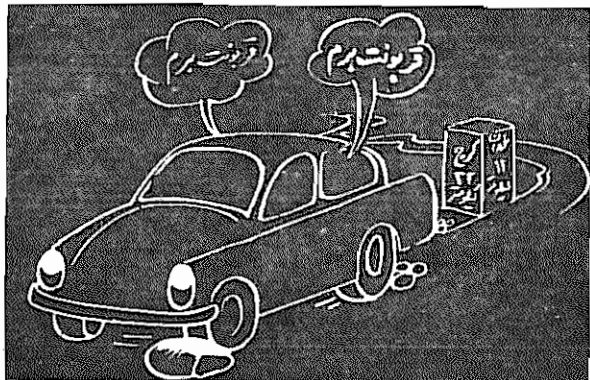
بهبور - آقای محمدصادق جلالی - خیر بنده نه بیگار معتام، نه به چیقند به قلیان نه به تریاک و شیره‌وسر که شیره ولی اتوبوسهای بی پدر و مادر اینجا از بس دود بخورد بنده داده‌اند به دود اتوبوس معتام شده‌ام بطوریکه اگر یک روز «اتوبوس نکشم!» (یعنی درد نخورم) پاک از کار و زندگی می‌افتم.

سیرجان - بانو طلعت طلائی
اگر اینم تبه نفت چراغشان کم بود و به قیله نرسید کسی آب در آن بریزد و چون نفت از آب سبکتر است بالا می‌آید و به قیله میرسد و آنوقت شما و برو بچه‌ها در روشنائی آن بنشینید و بجان هرچه نفتخور است دعا کنید!

بیمچار - آقای فریدون انوری
خیر آقای عزیز لباس نمایندگانی که اخیراً بمجلس رفته‌اند به نشان تنگ یا کشاد نیست و کاملاً اندازه می‌باشد چون از یک سال پیش اندازه یک‌کابک آنها را به خیاط سفارش داده‌اند!
تهران - آقای م. ز. ۱ - از بیماری مادر زنتان هیچ ناراحت نباشید چون معمولاً مادر زنها همه شان مرض دارند! ۲ - بنده چیزی از مرض ایشان که برایم نوشته بودید سردر نیوردم لطفاً ایشان را پیش یک دکتر ببرید هرچه زودتر، هم ایشان را خلاص میکنند (؟) وهم شما را!

آبادان آقای کامران - ت. ت.
این دست‌اندازهای با دوام و قشنگ را که در تمام جاده های ایران ملاحظه میکنید مقاطعه کارهای راه کار گذاشته‌اند و قرار است تعداد زیادی دست انداز جدید دیگر هم برای رفاه اهالی محترم از خارجه وارد کنند و در راهها کار بگذارند! انشاءالله خدا سرپس سراط بندازشان توی دست انداز! آب کلفت

«قربانیان جاده کرج روز بروز روبه افزایش است» «جراید»



«قربانیان» جاده کرج!؟



تلفنهای جاندار!

دلم میخواست آنهاییکه از وضع فعلی ناله دارند و دم ریز تقمیزند که آزادی نیست، دم دستم بودند تا اول باین صندلی محکم میزدم تو مغزشون وبعد این خبررا از اطلاعات شماره ۱۱۱۹۹ میدادم بهشون تا بخوانند و بدانند که از بی درمملکت کارفرارون شده تلفنهایم افتاده اند به میل شوری . حالا که اونهاییستند شما خبر رابخوانید :

اینهم یک جورشه؟! *

بالینکه پنج شش ماهی از انتخاب و کلامی گذرد (۱) و فصل انتخاباتی تمام شده معینا خبر زیر را که از روی کیهان شماره ۶۰۵۱ کلیشه شده بخوانید و ببینید چطور داندان عقل طرف کشیده شده :

معرفی گاندیدا به اهالی محترم آبادان

برای معالجه دندانهای خود مکررا به دندانپزشکان مختلف مراجعه و از کثرت رفت و آمد خسته و کسل گردیدم برای برگردن یک دندان ماهها سیل و بیجت شکنجه قرار گرفته بودم تا اینکه بالاخره برای معالجه آقای دکتر سورن ملکچیان دندانپزشک عالیقدر آبادان را که اخیرا از صورت انگلستان مراجعت نموده است گاندیدم و انتخاب نمودم وی با آخرین وسایل مدرنی که در اختیار دارند دندانهایم را در یک جلسه بر نمونه و معالجات لازم را بنحو مطلوب انجام دادند. این پزشک حایق و خوش خوگه با آخرین ترقیات دندانپزشکی آشناست بهترین وسایل کارآماده خدمت بجامه میبندد . شامه اورا انتخاب کنید

ش ۲۸۴۰ غلامعلی حنزه معاون بانک ملی آبادان

کوشش برای تساوی حقوق!

بدنبال حق رأی و سایر حقوق اجتماعی که زنها اخیراً بدست آورده اند مرد ها هم بدست و پا افتاده اند و با کاربردن فوت و فن های زنانه میخواهند خودشانرا بپایه آنها برسانند تا شاید بتوانند از حقوقی که آنها بدست آورده اند استفاده کنند. نمونه زنده ابرادعا خیر مصور زیر است که عیناً از کیهان ۶۰۶۲ کلیشه شده :



مترجم که سه تا بشه ... ! * یک جلد هم کتاب «فیدل کاسترو» برای ما رسیده و ما رو در

موردمترجم اصلی اش انگشت بدهان کرده شما هم بخوانید شاید عقلمتان را از دست بدین و خیالتان از وضع فعلی راحت بشه ! «روی جلد این کتاب نوشته: فیدل کاسترو اثر - ل. دونکن ترجمه: فرهنگ رازی در صفحه سومش نوشته اند: فیدل کاسترو اثر - ل. دونکن ترجمه: اسماعیل تقی زاده و در پشت همین صفحه نوشته شده :

این کتاب بترجمه آقای موسی فرهنگ!

بچاپ رسیده که اشتباهاً در صفحه اول نامه مترجم تقی زاده ذکر شده است !

برای دهشاهی!

* تا بلوشکایت آمیز از زیر جلوی مستراح مسجد حاج آقا صابر اراک نصب شده:

«برای دهشاهی ما را بخلا نکشید!» البته منظور مستراحی اینست که برای در رفتن از زیر دهشاهی حق الاقابه (۱) ، آفتابه را توی مستراح جاسنگذارید و بیرون بیاورید!

* تخفیف!

این چند خط را هم از یک اعلان دستی که در شیراز منتشر شده برایتان می نویسم ، شاید هرچی بشه و محمدخان بره بر امون چائی بیاره (۱)!

گفتگوی تلننی

آلو، آلو، آنجا روزنامه توفیق است؟ - بله آقا بنده کا کا توفیق. - بنده هم «مشد حسن» نوکر سابق آقای غیب الممالک هستم - فرمایشی داشتید؟ - بله ، میخواستم بیرسم این مبارزه با فساد که در زمان صدارت آقای دکتر امینه شروع شد هنوز هم ادامه دارد؟

- بع... له ، چه جور هم! - پس چرا با فساد بنده مبارزه نمی کنند؟ - فساد شما؟... مگر شما هم فساد دارید؟

- بله آقا ، همان موقعیکه مبارزه با فساد تازه شروع شده بود یکروز بنده به اربابم عرض کردم «کی نوبت بشما میرسد!» اربابم هم نامردی نکرد و بجای جواب یک چک آبدار ولداد برای گوشم حالا از آنروز تا حالا گوشم چرک کرده و «ذوق ذوق» میکند و روز و شب همینطور از اش «فساد» میآید!

- خوب یعنی میگوئید من چکنم! - به وزیر داد کستری بگو با فساد منم مبارزه کند!

- آقا جان ، وزیر داد کستری را چه باین کارها!... - پس من باید بکی متوسل بشوم؟

- به مریضخانه! - کا کا جان ، بهر مریضخانه ای هم که رفته ام جواب سر بالا بمن داده اند، دستم پدا منت، اگر زوروت میرسد لااقل به مریضخانه چیابگو که با فساد بنده مبارزه کنند!

- آقای «مشد حسن خان» ، من پیر مرد زورم به مریضخانه چیاب هم نمیرسد.

- پس من چه خاکی ب سرم کنم - (کا کا خیس عرق میشود و ساکت میماند)

- آلو، آلو... آلو!... - قور... قور... قور... «پایان»

«آقای محترم باقیمت مقطوع آشنا شوید اگر باجناس مرغوب علاقمند هستید از فروشگاه پارسی دیدن کنید (تماشامجانی است) .»

..... اتوماژیک پوند ، میلارد ، ادیسن، رزآبی و بهترین پیراهنهای شماره یک سوپر رکورد

..... * خیاط تو کوزه افتاد! * ما بقول کا کا انقدر سر بس بعضی از همکارانمون گذاشتیم تا بالاخره یکی گیر اومد و با فرستادن خبر زیر از صفحه ۵ توفیق شماره ۱۱ سرما را تراشید و خیط مون کرد ، اینهم عین خبر:

.....

خانه ساکت

م - پر خاله

نه صدای بشری هست و نه بانگ جرسی یارب امروز در این خانه مگر نیست کسی در چنین خانه که هر کس نفسی داشت، برید عجبی نیست که پیدا نشود همفشی کر از این خانه در بسته صدائی آمد و بزور ویز پشدا ی بود و نوای مگسی نه در اینجا نشود درد دلم اهل دلی نه در این خانه بدادم برسد دادرسی تا تو گلچهره از این خانه برون آمده ای خانه چون جیب من غمزده خالیست بسی هوس نان و هوای رخ قاتق دارم کس ندیده است در این دوره چون بلهوسی بحث آزاد شنیدم ، دهنم آب افتاد بخیلی که بود همچو انار ملیسی لیک تا مزه آنرا بچشیدم ، گفتم: که دهن همکشی بود چنان سبب گسی بسکه این خانه بزرگه است، من از ولگردی بعباد آمده ام ، کو قفسی ، کو قفسی

«قضائی که دفع الوقت کنند تحت تعقیب قرار میگیرند» جراید



مستخلم - آقا دفع الوقت نکنین ، تعقیبتون میکنندها!

انجمن فرهنگی دونپایگان

انجمن فرهنگی دونپایگان نه تنها تا آخر ماه جاری بلکه تا آخر قرن جاری دانش آموزی پذیرد . در کلاسهای این انجمن مواد زیر هم روز و همه ساعت توسط استادان زبردست تدریس میشود :

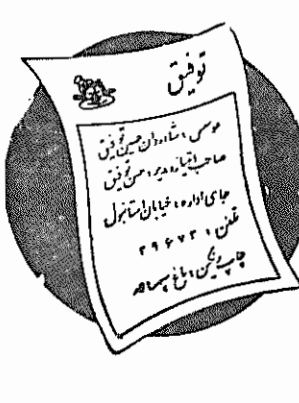
* زبان و ادبیات «نسیه خری» توسط استاد دونپایه : گرفتار نسیه خورزاده .

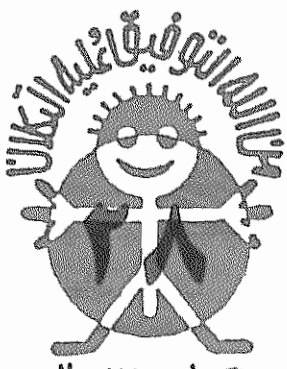
* زبان و ادبیات «قرضستا» (که در مقابل زبان اوستا پیشبینی شده) توسط استاد گرانمایه رتبه سه : جناب آقای قرض-داریان!

* «حقوق» کارمندی توسط استاد فوستایم : آندیکا تورچیجان بشتابید برای نوشتن اسم در انجمن فرهنگی دونپایگان .

- همین که گفتم ... من همین الان بمنزل مادرم بر میگردم . وبلا فاصله اسبابهای خود را جمع کرد و سوار تاکسی شد و از خانه بیرون رفت!؟! - مثل اینکه از خود لطیفه خوشمزه تر شده باشد!

..... موشهای اینهمه فته: مهدی- کاشانی- مکافات-ج. کریمی - نکته سنج- سید آبدوغی نواد- پرویز حقیقی و یه آقا نیکه امضا شوگم کردیم .





توفیق ماهانه

منتشر شد

در تهران و شهرستانها از روزنامه
فروشها بخريد و يكماه بنفديده

توفیق

شماره ۲۸ پنجشنبه ۲۵ مهرماه ۱۳۴۲ چهل و دومین سال

تعداد ۷/۵ ريال

توفیق روزنامه است که مستقل و بیطرفانه و جمعیت بیگانه، نقل و قول بسیار مطالب در جراید، رادیو و تلويزيون برده و ذکر ما فند ممنوع است

جرايد

«شهریه دانشگاه قسطی شد»

۷۵۶۴۲۶



خوب احمد جان حالا سال چندم دانشکده هستی؟
قسط اول سال دوم!